

باسمه تعالی

لیبرالیسم: ریشه فساد و چپاول^۱

دکتر مسعود درخشان^۲

۱- طرح موضوع

دوستان عزیز می‌دانید که این کتاب را ترجمه کرده‌اند از اینجانب خواستند مقدمه‌ای بر آن بنویسم. با اینکه نمی‌دانستم چه بنویسم تقاضایشان را پذیرفتم. ترجمه کتاب را ملاحظه کردم. دزدی بانک‌های تجاری و بانک مرکزی از سپرده‌های مردم از طریق خلق پول و کاهش ارزش پول ملی محور اصلی این کتاب است که به زبانی ساده بیان شده است. شیوایی ترجمه قابل تحسین است. بر آن شدم که مبانی فلسفی این دزدی را به اجمال بیان کنم. در این مقدمه نشان می‌دهم که «لیبرالیسم»^۳ ریشه چپاول و دزدی صاحبان قدرت اقتصادی همچون بانک‌ها از محرومان و طبقات متوسط جامعه است. کوشیده‌ام این نکته را به صورتی بیان کنم که دانشجویان عزیز و سایر خوانندگان گرامی با چگونگی و چرایی ظهور لیبرالیسم در مطالعات فلسفی و اقتصادی تا حدی آشنا شوند و خطرات و تهدیدهای آن را به درستی بشناسند.

خطر لیبرالیسم برای کشورهای اسلامی به ویژه کشور عزیزمان جدی تر است زیرا معمولاً ادعا می‌شود که «آزادی» به شرطی که در چارچوب قوانین مصوب یا احکام شرعی باشد اساساً «تعارضی» با شرع مقدس ندارد. در اینجا قصد اقامه دلیل در رد این ادعا را ندارم اما به همین قدر اکتفا می‌کنم که گزاره «در تعارض نبودن» با قوانین مصوب و یا با احکام شرعی ضرورتاً دلالت بر این نمی‌کند که بر قوانین رسمی و یا بر احکام و ارزش‌های شرع مقدس «مبتنی» است. اگر عملیات بانکی کشور را به اجزاء تجزیه کنیم آنگاه در هیچ مورد با قوانین رسمی و احکام شرعی در «تعارض» نیست و حال آنکه تأثیر همین عملیات بانکی بر اقتصاد کشور در سطح کلان با ارزش‌ها و مبانی و اهداف نظام اسلامی سازگار

۱- مقدمه کتاب دستبرد ناپیدا - ترجمه دکتر حسین حسن زاده و علیرضا زمانی - انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام - دی ماه ۱۴۰۰

۲- از همکاری سرکار خانم دکتر عاطفه تکلیف دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی به ویژه در تهیه و تکمیل پاورقی‌ها صمیمانه سپاسگزارم.

نبوده و «مبتنی» بر آنها نیست. این نکته را به دفعات در مکتوبات و تدریس و سخنرانی‌های خود مطرح کرده‌ام و لذا در اینجا به آن نمی‌پردازم.

تشخیص دو مسأله به شرح ذیل و تفکیک آنها از یکدیگر حائز اهمیت است. مسأله اول اینکه سازوکار دزدی بانک‌ها که بواسطه خلق پول و لذا کاهش ارزش پول ملی صورت می‌گیرد در چارچوب نظام سرمایه‌داری لیبرال^۱ و در بستر بازارهای آزاد یا اصطلاحاً «لسه‌فر»^۲ شکل گرفته است. در ادامه خواهیم دید که لیبرالیسم اقتصادی مترادف بازار و رقابتی است. اصطلاح لیبرالیسم سیاسی معمولاً هم‌معنای دموکراسی بکار می‌رود و حال آنکه لیبرالیسم فرهنگی که هنوز در کشور عزیزمان فرصت جلوه‌گری کامل نیافته است نهایتاً چیزی جز آزادی برای انکار دین و وجود حضرت باری تعالی و نفی ارزش‌های الهی و اخلاقی نیست.

مسأله دوم اینکه کوشش‌های جان مینارد کینز^۳ (۱۸۸۳-۱۹۴۶) در فاصله زمانی بین دو جنگ جهانی اول و دوم زمینه نظری مناسبی فراهم کرد که دولت‌ها بتوانند با شعارهای فریبنده‌ای مانند رشد و توسعه اقتصادی و ایجاد تعادل و ثبات اقتصادی و تثبیت بازار پول و حفظ ارزش پول ملی و جز اینها وارد میدان تنظیم امور اقتصادی شوند. اما نکته‌ای که معمولاً مغفول مانده این است که بازارهای آزاد به تدریج چنان تعدیل شدند که دولت‌ها توانستند با پرچم لیبرالیسم و شعار دولت رفاه^۴ به آرامی و پنهانی حفاظت از نظام سرمایه‌داری را عهده‌دار شوند.

بعد از جنگ جهانی دوم دولت‌ها در نظام سرمایه‌داری لیبرال موفق شدند تحدید آزادی‌های اقتصادی را با استفاده از لیبرالیسم سیاسی توجیه کنند. شعار جوامع لیبرال این است که آزادی به شرطی محترم است که در محدوده قوانین تعریف شود. اگر به درستی بنگریم خواهیم دید که قوانین کلیدی و تأثیرگذار در نظام سرمایه‌داری لیبرال همواره با نفوذ صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی و به نفع آنان در مجالس قانونگذاری به تصویب می‌رسد. ماهیت و عملکرد نظام سرمایه‌داری لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که منفعت دولت‌ها همواره با منفعت صاحبان قدرت اقتصادی و مالی از جمله شبکه بانکی و تجار و صنعتگران بزرگ همسوئی داشته است. نکته قابل تأمل در سرمایه‌داری لیبرال این است که دولت‌ها و صاحبان قدرت اقتصادی و مالی معمولاً نمایندگان مجلس را به مثابه ابزاری می‌پندارند که می‌توان از آنان برای تصویب قوانینی استفاده کرد که به چپاول و دزدی قدرتمندان اقتصادی و سیاسی و جاهت قانونی بدهد.

1. Liberal Capitalism

۲- Laissez-faire- اصطلاح فرانسوی است که معادل انگلیسی آن را می‌توان چنین نوشت: Let things alone و بدین معنی است که کاری به کارها نداشته باشید. مراد این است که دولت در بازار به‌ویژه در آزادی افراد برای انتخاب و عمل مداخله نکند.

۳- John Maynard Keynes (1883-1946) - اقتصاددان معروف انگلیسی که به پدر اقتصاد جدید معروف است و دستاوردهای او را تحت عنوان انقلاب کینزی (Keynesian Revolution) می‌شناسند.

4. Welfare State

۲- لیبرالیسم چیست و ویژگی اصلی آن کدام است؟

واژه لیبرالیسم بسیار زیبا و فریبنده است. لیبرالیسم به معنای آزادی^۱ است و لذا برای ظاهرینان بی‌بصیرت از جذابیت زیادی برخوردار است. آزادی را همه فلاسفه در طول تاریخ ستوده‌اند و حال آنکه هیچ دو فیلسوف معروفی را نمی‌توان یافت که در تعریف آزادی اشتراک نظر داشته باشند. پس چه چیزی را ستوده‌اند؟ همه بحث ما پاسخ به همین سؤال است. آزادی همچون عدالت صدرنشین مفاهیم مبهم در مطالعات فلسفی است. این حقیقت که همه مسلمانان سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام را یگانه مظهر آزادی می‌دانند کاشف از جایگاه والای آزادی در جهان‌بینی اسلامی است.

تعریف آزادی چندان ساده نیست اما با طرح سه سؤال می‌توان به مفهوم آزادی نزدیک شد: آزادی برای چه کسانی؟ آزادی آنان از چه قید و بندهایی؟ و آزادی آنان از بهر چه؟ اگر در پاسخ به سؤال اول بگوییم که آزادی برای همه انسان‌ها در طول تاریخ بشر تعریف می‌شود آنگاه قطعاً در دنیای تخیلات و تصورات شیرین به‌سر می‌بریم و به‌جای آنکه خود را متفکران حوزه علوم اجتماعی بدانیم شاعران شیرین سخنی بیش نیستیم. اگر در پاسخ به سؤال دوم بگوییم که هدف آزادی چیزی نیست جز رهایی از استثمار و شکستن غُل و زنجیرهایی که سنت‌های پوسیده اجتماعی و فرهنگ‌های ارتجاعی بر دست و پای ما بسته‌اند آنگاه ضروری است که برای واژه‌های استثمار و سنت‌های پوسیده و فرهنگ‌های ارتجاعی و قیود دیگری از این جنس به تعریف مشترکی برسیم. علاوه بر این باید به درک مشترکی از انگیزه‌های رهایی از آن قیود نیز دست یابیم زیرا چه بسا آنچه گروهی آن را آزادی می‌دانند از منظر دیگران انقیاد باشد و به‌عکس. اگر در پاسخ به سؤال سوم بگوییم که آزادی از بهر عدالت است و عدالت جز با شکستن غُل و زنجیرها میسر نخواهد شد آنگاه به سؤال مشابهی می‌رسیم که عدالت برای چه کسانی و برای چه هدفی و از بهر چه؟

ویژگی ذاتی لیبرالیسم این است که با حفظ ابهام در معنی می‌تواند به تدریج و پنهانی عمیقاً در طرز فکر و شخصیت آحاد جامعه به‌ویژه جوانان نفوذ کند و سبک زندگی فردی و اجتماعی را تغییر دهد. لیبرالیسم همچون سرطانی است که توده‌های مردم را در نظام‌های سلطه‌جو و سلطه‌پذیر مبتلا می‌کند و سلامت و پایداری هر دو نظام را همچون موریانه از درون می‌خورد و متلاشی می‌کند. جذابیت ظاهری لیبرالیسم و ویژگی‌های ذاتی آن منطقاً تأثیر به‌سزایی بر جهان‌بینی و طرز فکر دارد. از این رو می‌توان ادعا کرد که لیبرالیسم خطرناک‌ترین دشمن انقلاب اسلامی و دیگر نهضت‌های آزادی‌بخش جهان است زیرا که منافقانه با شعار آزادی به جنگ آزادی می‌رود. این نکته را در ادامه مطالب توضیح خواهیم داد.

1. Freedom

۳- ریشه‌های تاریخی لیبرالیسم

انقلاب دریانوردی در اروپا و کشف قاره آمریکا حدود سال‌های ۱۵۰۰ میلادی که مقارن با تشکیل حکومت صفویه در ایران بود موجب شد که قدرت نظامی اروپایی‌ها در جنگ‌های دریایی به سرعت افزایش یابد و زمینه مناسبی برای سلطه نظامی آنان بر آسیا و آفریقا فراهم شود. قدرت مالی اروپا در پی چپاول مقادیر عظیمی طلا از بومیان ساکن در قاره جدید چند برابر شد. این قدرت مالی به همراه انقلاب تجاری که بعد از انقلاب دریانوردی در اروپا شکل گرفت نه تنها به انحصار دریانوردان مسلمان در تجارت دریایی خاتمه داد بلکه برای استعمار کشورهای آسیایی و آفریقایی زمینه مناسبی فراهم ساخت.

حاصل آنکه طبقه جدیدی از تجار و بانکداران در اروپا شکل گرفت که به لحاظ مالی آنچنان قوی بودند که برای تأمین هزینه‌های هنگفت جنگ و نیز مخارج گزاف قصرهای مجلل سلطنتی به پادشاهان وام می‌دادند. این طبقه نوظهور که بعداً به بورژوازی^۱ معروف شد دو ویژگی داشت: به کلیسا وابسته نبود و تعلق خاطری به حاکمان نیز نداشت. کلیسا با آموزه‌های مسیحیت از جمله حرمت ربا و مذمت گردآوری ثروت‌های کلان عملاً مانع جدی در فرآیند تراکم ثروت این طبقه محسوب می‌شد. همین امر موجب شد که «آزادی» از قید و بند احکام اقتصادی و مالی مسیحیت شعار طبقه بورژوا شود زیرا که معاملات ربوی و احترام به تکاثر ثروت لازمه بقاء و ثروت اندوزی این طبقه بود.

دولت‌های اروپایی قدرت سیاسی و نظامی خود را در خزائن مملو از طلا و نقره و جواهرات می‌دیدند و لذا تشویق صادرات و تحدید واردات را سرلوحه سیاست‌های اقتصادی خود قرار دادند. چنین سیاست‌هایی که بعداً تحت عنوان آموزه‌های مکتب مرکانتی‌لیسم^۲ معروف شد منطقاً با منافع بورژواها در تضاد بود. همین امر موجب شد طبقه بورژوازی

۱- Bourgeoisie - بورژوازی از واژه فرانسوی بورژوا (Bourgeois) مشتق شده است. بورژوا در لغت به معنای کسی است که بدنبال جمع‌آوری ثروت و کسب مناصب اجتماعی و سیاسی است. بورژوا در مطالعات سیاسی به معنای طبقه متوسط (Middle Class) شهری است. بورژوازی برای نخستین بار در قرن شانزدهم میلادی در مطالعات اقتصاد سیاسی در فرانسه بکار رفت. بورژواری به طبقه‌ای از ثروتمندان شهری گفته می‌شد که هدفشان جمع‌آوری سرمایه تجاری و مالی بود و ثروت را محدود به داشتن زمین‌های بزرگ کشاورزی نمی‌دانستند. بعد از انقلاب صنعتی که در آغاز قرن نوزدهم در انگستان روی داد طبقه سرمایه‌داران (Capitalists) ایجاد شد که مالک ابزار تولید و کارخانه‌های صنعتی بودند و لذا می‌توانستند کارگران زیادی را به صورت مزد بگیر استخدام کنند. مارکس (Karl Marx, 1818-1883) و مارکسیست‌ها از واژه‌های بورژوازی و بورژوا به ترتیب در معانی سرمایه‌داری (Capitalism) و سرمایه‌دار (Capitalist) استفاده کردند. ناگفته نماند که مارکس به دلایلی که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد اساساً علاقه‌ای به استفاده از واژه سرمایه‌داری نداشت و در مجلد اول کتاب سرمایه (Das Kapital=Capital) شاید فقط یکبار این واژه را بکار برد. البته در مجلدات دوم و سوم کتاب سرمایه که بعد از فوت مارکس توسط انگلس (Friedrich Engels, 1820-1895) منتشر شد چندین بار از واژه سرمایه‌داری استفاده شده است. در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم اصطلاح طبقه متوسط مُرادف واژه پتی‌بورژوا (Petty Bourgeois) بکار می‌رفت. پتی‌بورژوا به سرمایه‌داران کوچکی اطلاق می‌شد که منافع خود را همسو با منافع سرمایه‌داران بزرگ می‌دیدند و به لحاظ فرهنگی و رفتارهای اجتماعی و سیاسی سعی داشتند خود را مشابه بورژواهای بزرگ جلوه دهند.

به مقابله با انحصارات دولتی در تجارت برود و شعار «آزادی تجارت» سر دهد زیرا که ثروت اندوزی برای ثروتمندان نوظهور شهری را تضمین می‌کرد.

ثروتمندان شهری از میانه قرن هجدهم تا امروز مشتاقانه در پی آن بوده‌اند که از سیطره دولت‌های مداخله‌جو در تجارت داخلی و خارجی «آزاد» شوند و در عین حال از حاکمیت کلیسا و احکام حرمت ربا و مذمت ثروت‌اندوزی نیز «رهایی» یابند. بدین ترتیب بذره‌های لیبرالیسم کاشته شد. ویژگی لیبرالیسم که همانا مخالفت با کلیسا و دین و مبارزه با دخالت‌های دولت در امور اقتصادی بود بعد از گذشت حدود سه قرن هنوز هم پابرجاست.

گسترش طبقه ثروتمند شهرنشین که نوعاً از تجار و بانکداران و مشاغل وابسته همچون صراف‌ها و رباخواران تشکیل می‌شد توانست سبک زندگی و روابط اجتماعی و اقتصادی و نیز ساختارهای سیاسی و فرهنگی در اروپا را به تدریج متحول کند. ضرورتاً باید نسل جدیدی از فلاسفه و اقتصاددانان شکل می‌گرفت تا با نظریه‌پردازی‌های خویش بتوانند این تحولات ساختاری را تأیید و توسعه بیشتر آن را تحت عنوان فریبنده اما مبهم «آزادی» توجیه منطقی کنند. با کوشش‌های این فلاسفه که نوعاً «توجیه‌کننده و مدافع»^۱ طبقه بورژوا بودند به آرامی مکتب «لیبرالیسم» شکل گرفت و سیطره خود را بر حوزه‌های اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی گستراند.

برای تبیین همسویی این دسته از فلاسفه با طبقه ثروتمندان نوظهور به برخی فیلسوفان پیشکسوت در بنیانگذاری مکتب لیبرالیسم به اجمال اشاره می‌کنیم. خاطر نشان می‌شود همه فیلسوفانی که بنیانگذار و نظریه‌پرداز لیبرالیسم بودند در دوره‌ای می‌زیستند که آموزه‌های مکتب مرکانتی‌لیسم (حدود سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۰ میلادی) در اروپا حاکمیت داشت. این دوره کم و بیش همزمان با حکومت دودمان صفویه در ایران بود.

۴- توماس هابز و لیبرالیسم؟

توماس هابز^۲ (۱۶۷۹-۱۵۸۸) از فیلسوفان معروف قرن شانزدهم و هفدهم میلادی در انگلستان بود که معمولاً او را از بنیانگذاران فلسفه سیاسی جدید^۳ می‌دانند. هابز در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج در رشته‌های منطق و فیزیک تحصیل کرد و سپس معلم خصوصی فرزند یکی از اشراف سلطنتی شد. نامبرده تا حدود ۴۰ سالگی به تعلیم و تربیت فرزندان چندین خانواده سلطنتی مشغول بود. در آن زمان رسم بر این بود که اعیان و اشراف برای تعلیم و تربیت فرزندان خود معلم خصوصی استخدام می‌کردند. سفرهای علمی معلم به‌همراه شاگرد به اروپا و به‌ویژه به فرانسه و ایتالیا جزئی از

1. Apologists

2. Thomas Hobbs (1588-1679)

3. Modern Political Philosophy

این برنامهٔ تعلیم و تربیت بود که بعضاً^۱ چندین سال طول می‌کشید. در این سفرهای علمی معمولاً ادبیات و علوم و تاریخ محور اصلی تدریس بود اما آشنایی با فرهنگ و سبک زندگی کشورهای اروپایی نیز در دستور کار قرار داشت.

هابس در این سفرها شخصاً نکات زیادی آموخت و با بحث‌های جدید در فلسفه و روش‌های علمی آشنا شد و به شدت تحت تأثیر پیشرفت‌های علمی در اروپا قرار گرفت. در این سفرها هابس متوجه این حقیقت شد که بسیاری از آنچه او در اروپا و در خلال مباحثه با فلاسفهٔ اروپایی آموخته است با مطالبی که در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج در بارهٔ فلسفهٔ قرون وسطی و علوم تدریس می‌شد کاملاً متفاوت است. هابس در یکی از مأموریت‌های علمی خود که به همراه فرزند یکی از اشراف‌زادگان سلطنتی به ایتالیا سفر کرد با گالیله^۱ که در آن زمان در حصر خانگی به سر می‌برد ملاقات و گفتگوهای علمی داشت که بر نظریات هابس تأثیر فراوان گذاشت.

معمولاً هابس را از نخستین فلاسفه‌ای می‌دانند که راجع به لیبرالیسم نظریاتی را مطرح کرده است. اینجانب بر این عقیده هستم که هابس را می‌توان نقطهٔ عطفی در مطالعات فلسفهٔ سیاسی دانست زیرا که با حفظ اعتقاد و پای‌بندی خویش به اقتدار و حاکمیت دولت‌ها بر مقدرات اقتصادی و سیاسی جامعه کوشید لیبرالیسم را در همین چارچوب به نحو مناسبی توجیه کند. توماس هابس در دوران حاکمیت اندیشه‌های مرکانتی‌لیسم می‌زیست و لذا مصداق بارزی از فلاسفه‌ای است که به دلیل هم‌نشینی با اشراف‌زادگان سلطنتی و لذا تعلقات قلبی به سبک زندگی و شیوهٔ حکومت پادشاهی موروثی که در آنان ایجاد شد از توجیه‌کنندگان اقتدار حکومت‌ها و سلطهٔ پادشاهان بر جان و مال آحاد مردم به‌شمار می‌رفتند.

در بخش سوم دیدیم که رشد اندیشه‌های لیبرالیستی در اروپا صرفاً برای حمایت از طبقهٔ بورژوازی بود زیرا که این طبقهٔ نوظهور منافع خود را از یک سو در بازارهای باز و از سوی دیگر در آزادی تجارت داخلی و خارجی می‌دید. هابس که مدافع حکومت‌های مطلقهٔ سلطنتی بود طبعاً در مقابل فلاسفهٔ مدافع لیبرالیسم قرار می‌گرفت. در ادامه خواهیم دید که هابس با حمله به دین و آموزه‌های مسیحیت کوشید بین نظریات فلسفی خود در دفاع از مرکانتی‌لیسم و دیدگاه فلاسفهٔ لیبرال فصل مشترکی ایجاد کند.

معروف‌ترین کار فلسفی توماس هابس نگارش کتاب *لویاتان*^۲ و انتشار آن در سال ۱۶۵۱ است. واژهٔ *لویاتان* که در کتاب‌های مقدس مسیحیت بکار رفته است در لغت به معنای هیولا یا اژدهای دریایی است. هابس از واژهٔ *لویاتان* برای نشان دادن قدرت پادشاه استفاده کرده و حاکمیت مطلقهٔ پادشاه را به اژدهایی تشبیه کرده است که قدرت زیاد و رفتاری خشن دارد اما برای حفظ جامعه از تهدیدهای داخلی و خارجی امری اجتناب‌ناپذیر است. در صفحهٔ روی جلد چاپ اول این کتاب تصویری از پادشاهی را می‌بینیم که با اندامی عظیم سر و سینهٔ خود را از درون امواج دریا بیرون آورده و

1. Galileo Galilei (1564-1642)

۲- *Leviathan* - لویاتان از واژه‌های بکار رفته در کتاب *انجیل* است. این واژه در لغت به معنای نهنگ یا اژدهای غول‌آسای دریایی است. انتشار این کتاب در سال ۱۶۵۱ مقارن با سلطنت شاه عباس دوم (۱۶۶۶-۱۶۴۲) در ایران بود.

گرژی در دست دارد. تصویر این پادشاه متشکل از تصاویر بسیار کوچک صدها تن از افراد است و حکایت از این دارد که پادشاهی غول آسا و قوی و خشن لازمه حفظ و بقای مردمانی ضعیف است.

هابس در کتاب *لویاتان* توضیح می‌دهد که آزادی از ویژگی‌های مطلوب هر انسانی است اما هر انسانی در هر جامعه‌ای در معرض تعدی دیگران و یا جوامع دیگر قرار دارد. تاریخ تمدن انسان نشان می‌دهد که چاره این تعدی‌ها و تهدیدها این بوده که افراد جامعه وارد یک قرارداد اجتماعی^۱ شده‌اند و جامعه مدنی^۲ برپا کرده‌اند. مردم هر جامعه برای حفاظت از خودشان در مقابل تهدیدهای داخلی و خارجی به اجبار بر آن شدند که حکومتی^۳ تأسیس کنند. وجود دولتی مقتدر برای جلوگیری از وقوع جنگ‌های شهری و یا مقابله با تهدیدهای خارجی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود زیرا که بدون دولت قوی «جنگ همگان علیه همگان»^۴ روی خواهد داد. هابس معتقد بود که مردم جامعه آگاهانه و به‌اختیار خویش از اختیارات و آزادی خود کاستند و به حکومت تفویض کردند و لذا قدرت حکومت نباید زیر سؤال برود. از منظر هابس تقسیم قوا بی‌معناست و حکومت باید همه ارکان جامعه از جمله نیروی نظامی و دستگاه قضا را در دست داشته باشند.

نکته حائز اهمیت این است که هابس توانسته است مبانی عینی یا ماتریالیستی فلسفه سیاسی را به نحو زیبایی بنا کند. در کتاب *لویاتان* از قضاوت‌های ارزشی و خوبی یا بدی حکومت سخن نمی‌گوید بلکه همه جا سخن هابس در باب ضرورت وجود حکومتی است که مقتدر باشد تا بتواند وقوع جنگ‌های شهری را مانع شود. برای تبیین نقش عینیت در نظریه پردازی فلاسفه بالعموم و به‌ویژه هابس کافی است به این نکته توجه کنیم که جنگ‌های شهری در انگلستان^۵ در بازه زمانی ۱۶۴۲ تا ۱۶۵۱ روی داد. در این جنگ‌ها طرفداران حکومت سلطنتی و طرفداران پارلمان در باره نحوه حکومت‌داری و آزادی دینداری با یکدیگر مقابله می‌کردند که به پیروزی طرفداران پارلمان و اعدام چارلز اول^۶ انجامید. بی‌دلیل نیست که احتمال وقوع جنگ شهری کابوس توماس هابس بود.

با توجه به مبارزه توماس هابس با کلیسا ضروری است مختصری در باره پی‌آمدهای این جنگ‌های شهری بنویسیم. دو نتیجه اصلی که از این جنگ‌ها حاصل شد این بود که اولاً سلطه کلیسای انگلستان^۷ در این کشور پایان یافت و ثانیاً پادشاه انگلستان دیگر نمی‌توانست بدون اجازه پارلمان در امور حکومتی دخالت کند. ناگفته نماند که حاکمیت کامل پارلمان در نظام سیاسی انگلستان چند سال بعد از این جنگ‌های شهری به تحقق رسید زیرا که این حاکمیت از نتایج

1. Social Contract

2. Civil Society

3. Sovereign

4. War of all against all or *bellum omnium contra omnes*

5. English Civil War

6. Charles I

7. Church of England

انقلابی بود که در سال ۱۶۸۸ روی داد و به «انقلاب شکوهمند»^۱ معروف شد. در این تحولات سیاسی بار دیگر نقش طبقه ثروتمندان شهری یا بورژوازی را در نزاع پارلمان با حکومت‌های سلطنتی می‌بینیم زیرا که با پیروزی پارلمان همین ثروتمندان شهری می‌توانستند با عضویت در پارلمان و یا نفوذ در نمایندگان منافع خویش را تأمین کنند. در خلال جنگ‌های شهری در بازه ۱۶۴۲ تا ۱۶۵۱ حدود ۴ درصد از جمعیت انگلستان کشته شد در حالی که تعداد تلفات این کشور در جنگ جهانی اول کمی بیش از ۲ درصد گزارش شده است.

پیروزی پارلمان‌گراها بر سلطنت‌طلبان موجب شد که فلاسفه طرفدار بورژوازی و حامیان پارلمان مخالفت خود را نسبت به کتاب *لویاتان* آغاز کنند. در سال ۱۶۵۴ یکی از کشیشان به نام جان برامهال^۲ رساله کوتاهی تحت عنوان *در باب آزادی و ضرورت*^۳ در نقد کتاب *لویاتان* نوشت و آن را به صورت خصوصی برای هابس فرستاد. به زودی این رساله از محرمانگی خارج شد و توسط فردی فرانسوی به چاپ رسید. هابس در موضع پاسخگویی به جان برامهال همه مکاتبات و مباحثاتی را که با وی داشت به صورت کتابی مدون کرد و در سال ۱۶۵۵ تحت عنوان *دفاع از آزادی واقعی عمل انسانی*^۴ به چاپ رساند. انتشار این کتاب موجب شد که بحث‌های جدی در بین فلاسفه آن زمان در باره آزادی آغاز شود. به همین دلیل برخی فلاسفه هابس را از بنیانگذاران لیبرالیسم در فلسفه سیاسی می‌دانند.

حاصل آنکه هابس هیچگاه دیدگاه خود در دفاع از حکومت سلطنتی مقتدر را تغییر نداد. نامبرده در دفاع از حکومت‌های سلطنتی تا بدانجا پیش رفت که میگفت هیچ فردی در مقابل حکومت حق ندارد از مالکیت شخصی خود سخن بگوید و لذا حکومت می‌تواند مایملک اتباع خود را حتی بدون رضایت آنان تصاحب کند. فراموش نکنیم که در همان زمان چارلز اول که پادشاه انگلستان بود قصد داشت مالیات‌ها را به شدت افزایش دهد و لذا به دنبال توجیه عمل خویش بود. بار دیگر ملاحظه می‌کنیم که چگونه فلاسفه غیرالهی به راحتی می‌توانند برای منافع صاحبان قدرت نظریه پردازی کنند.

نگارنده بر این عقیده است که توماس هابس را نمی‌توان فیلسوف لیبرالی دانست که با حکومت‌های دیکتاتوری سلطنتی مخالفت می‌کرد اما تصدیق می‌کنیم که نامبرده توانست یکی از پایه‌های لیبرالیسم را که نفی دین و ارزش‌های مسیحیت بود به شدت تقویت کند. قبلاً به این نکته اشاره کردیم که مخالفت هابس با کلیسا ریشه در حمایت او از نظام حکومت سلطنتی داشت. کلیسا به خوبی می‌دانست که با حمایت خود از حکومت نفعی حاصل نمی‌کند و حکومت نیز بر این نکته واقف بود که کلیسا نه تنها برای او نفع مادی ندارد بلکه رقیبی جدی برای حکومت در چپاول اموال مردمان نیز هست. به همین دلیل در دوران حاکمیت ۲۵۰ ساله مکتب مرکانتیلیسم در اروپا معمولاً دو نهاد کلیسا و حکومت با

1. The Glorious Revolution

2. Bishop John Bramhall

3. *Of Liberty and Necessity*

4. *A Defense of the True Liberty of Human Action*

یکدیگر در اصطکاک و تنش بودند. هابس در کتاب *لویاتان* به تعالیم کلیسا حمله ور می‌شد و اصحاب کلیسا نیز دیدگاه‌های هابس را نفی می‌کردند. تا آنجایی که نگارنده مطلع است هابس در آثارش سخنی از الحاد خویش به میان نیاورده و فقط به نقد شدید آموزه‌های کلیسا بسنده کرده است اما برخی هابس شناسان معاصر معتقدند که هابس فردی ملحد^۱ بود و به ادیان الهی از جمله مسیحیت اعتقاد نداشت.

۵- جان لاک: حقایق مغفول در باره پدر لیبرالیسم

جان لاک^۲ (۱۷۰۴-۱۶۳۲) فیلسوف و طبیب انگلیسی بود. نامبرده از فلاسفه معروف مکتب تجربه‌گرایی انگلیسی^۳ است و در امتداد سنت علمی فرانسیس بیکن^۴ (۱۶۲۵-۱۵۶۱) گام برداشت. سؤال کلیدی ما این است که چرا جان لاک را پدر لیبرالیسم^۵ می‌نامند؟ در پاسخ به این سؤال ضروری است به سوابق جان لاک و دستاوردهای علمی او نگاهی داشته باشیم اما مقدمتاً به حقیقتی اشاره می‌کنیم. معمولاً وقتی می‌شنویم و یا می‌خوانیم که جان لاک پدر لیبرالیسم است بلافاصله این نکته به ذهن متبادر می‌شود که پس حتماً جان لاک شخصیت ممتازی در تاریخ فلسفه بود که ایده زیبای آزادی را برای نوع بشر به ارمغان آورد و ماهیت اسارت انسان‌ها را شناخت و راهکار رهایی از سلطه قدرت‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را برای همه جوامع در همه اعصار به زبان علمی توضیح داد. نشان خواهیم داد که مطلقاً اینگونه نیست.

نگارنده بر این عقیده است که دستاوردهای جان لاک در لیبرالیسم نه ارمغان فلسفی برای نوع بشر بود و نه می‌توان آموزه‌های او را راهکاری برای رسیدن به آزادی دانست. نشان داده‌ایم که مجموعه نظریات پدر لیبرالیسم مستقیماً عکس‌العمل و بازتاب او نسبت به محیط پیرامونی خویش به‌ویژه جنگ‌های شهری در انگلستان بود. در ادامه خواهیم دید که این جنگ‌ها تأثیر عمیقی بر شخصیت جان لاک و نظریات فلسفی او به‌ویژه در مفهوم آزادی و ضرورت جدایی دین از سیاست برجای گذاشت. صاحب‌نظران غربی در حوزه تاریخ فلسفه برای آنکه بتوانند جان لاک را ملقب به پدر لیبرالیسم کنند آگاهانه چشم به این حقایق بسته‌اند. نشان خواهیم داد که جان لاک با تشویق و حمایت مستقیم آنتونی اشلی^۶ که از معروف‌ترین سیاستمداران آن زمان و از ثروتمندان بزرگ انگلستان بود به مسائل تحلیلی در فلسفه سیاسی

1. Atheist

2. John Locke (1632-1704)

3. British Empiricism

۴- Francis Bacon (1561-1625) - فرانسیس بیکن از فلاسفه معروف انگلیسی است که به پدر مکتب تجربه‌گرایی شناخته می‌شود. فرانسیس بیکن

از دولتمردان مشهور انگلیسی به‌شمار می‌رفت و برای مدتی قاضی‌القضات و رئیس مجلس اعیان این کشور نیز بود. از دیدگاه نامبرده معرفت علمی را می‌توان بر اساس استدلال استقرایی (Inductive Reasoning) و مطالعه دقیق پدیده‌ها در طبیعت بدست آورد. بیکن ریشه معرفت را چیزی جز تجربه نمی‌دانست که از دریافت‌های حسی حاصل می‌شود.

5. The Father of Liberalism

6. Lord Anthony Ashley Cooper = 1st Earl of Shaftsbury (1621-1683)

علاقمند شد. جان لاک با دربار سلطنتی این کشور ارتباط نزدیکی برقرار کرد و در نیمه دوم عمر خود به‌ویژه در دهه پایانی نقش بی‌بدیلی در برنامه‌ریزی و مدیریت آمریکا داشت که از مستعمرات انگلستان به شمار می‌رفت. برای آنکه جایگاه جان لاک در تأسیس مکتب لیبرالیسم را بهتر بشناسیم زندگانی او را به چهار دوره تقسیم کرده‌ایم. در دوره اول به بررسی زندگانی جان لاک تا سقوط نظام پادشاهی انگلستان در سال ۱۶۵۱ می‌پردازیم. دوره دوم در زندگانی جان لاک مربوط به بازه زمانی سقوط نظام پادشاهی تا پیروزی مجدد سلطنت‌طلبان در سال ۱۶۶۰ است. تحولات سیاسی انگلستان از این پیروزی تا پیروزی «انقلاب شکوهمند» در سال ۱۶۸۸ و استقرار نظام سلطنت پارلمانی موضوع دوره سوم در زندگانی این فیلسوف و پزشک انگلیسی است. ملاقات جان لاک در سال ۱۶۶۶ با آنتونی اشلی در آکسفورد را می‌توان نقطه عطف زندگانی شخصی و علمی جان لاک دانست. چنانکه گفته شد آنتونی اشلی معروف‌ترین سیاستمدار انگلستان و از بزرگترین ثروتمندان این کشور در آن زمان بود. جان لاک یک‌سال بعد از این ملاقات به لندن رفت و تا پایان عمر اشلی با وی همکاری کرد. از انقلاب شکوهمند تا پایان عمر جان لاک در سال ۱۷۰۴ را دوره چهارم زندگانی او معرفی کرده‌ایم.

الف- دوره اول- جان لاک قبل از سقوط نظام پادشاهی انگلستان در سال ۱۶۵۱

جنگ‌های شهری در انگلستان^۱ بین طرفداران پارلمان^۲ و سلطنت‌طلبان^۳ از سال ۱۶۴۲ شروع شد و تا سال ۱۶۵۱ ادامه یافت. جان لاک در شروع این جنگ‌ها فقط ۹ سال داشت. نامبرده در مدرسه معروف و شبانه روزی وست‌مینستر^۴ در لندن تحصیل می‌کرد. برنامه درسی این دبیرستان در آن زمان بر محور تدریس زبان‌های لاتین و عربی و عبری و نیز آموزش زبان و ادبیات یونان باستان و ریاضیات و جغرافیا متمرکز بود. جان لاک دانش آموز ساعی و کوشایی بود و در سال ۱۶۵۰ موفق شد بورس شاهی^۵ را دریافت کند. این بورس علاوه بر اینکه امتیاز علمی ارزشمندی محسوب می‌شد این امکان را فراهم می‌ساخت که جان لاک بتواند چند مجلد کتاب در زمینه‌های زبان و ادبیات یونان باستان خریداری کند! جان لاک از محیط شبانه روزی دبیرستان وست‌مینستر متنفر بود و این احساس را در کتاب معروفش تحت عنوان تفکراتی در باره آموزش^۶ به روشنی بیان کرد. در این کتاب که در سال ۱۶۹۳ مقارن با اواخر عمر جان لاک منتشر شد بر اهمیت تدریس خصوصی تأکید فراوان شده است.

1. English Civil War

2. Parliamentarians

3. Royalists

4. Westminster

5. King's Scholar

6. *Thoughts Concerning Education*

جان لاک هنوز دانش آموز دبیرستان بود که طرفداران پارلمان به رهبری آلپور کرامول^۱ که از نظامیان معروف بود بر سلطنت طلبان پیروز شدند و چارلز اول پادشاه انگلستان را در سال ۱۶۴۹ در نزدیکی دبیرستان وست مینستر گردن زدند. معروف است که به دانش آموزان اجازه داده نشد که در مراسم اعدام چارلز اول حضور یافته و از نزدیک شاهد ماجرا باشند. این وقایع و رویدادهای بعدی تأثیر انکارناپذیری بر روحیه و سبک تفکر و ایده پردازی های فلسفی جان لاک داشت. سلطنت طلبان به رهبری چارلز دوم فرزند چارلز اول به جنگ ادامه دادند اما به زودی با شکست کامل روبرو شدند و چارلز دوم در سال ۱۶۵۱ تبعید شد. کرامول ریاست دولت را بدست گرفت و حکومت سلطنتی انگلستان فرو ریخت. پیروزی پارلمان گراها موجب شد که در نظام قدرت سیاسی و جایگاه کلیسا در فرقه های مختلف مسیحیت در انگلستان و اسکاتلند و ایرلند اصلاحات زیادی صورت پذیرد.

ب- دوره دوم- جان لاک از سقوط نظام پادشاهی تا پیروزی سلطنت طلبان در سال ۱۶۶۰

اعدام چارلز اول در سال ۱۶۴۹ در لندن و سپس تبعید چارلز دوم در سال ۱۶۵۱ سقوط نظام پادشاهی انگلستان را رقم زد. در سال ۱۶۶۰ چارلز دوم از تبعید بازگشت و استقرار مجدد حکومت پادشاهی در انگلستان را اعلام کرد. بازه زمانی ۱۶۴۹ تا ۱۶۶۰ در تاریخ سیاسی انگلستان را اصطلاحاً دورهٔ اینترِگنام^۲ به معنای بحران رهبری می شناسند.^۳ جان لاک در ۲۰ سالگی و زمانی که یک سال از تبعید چارلز دوم می گذشت برای ادامه تحصیل به دانشگاه آکسفورد رفت و در کالج «کرایست چرچ»^۴ به معنای «کلیسای مسیح» پذیرفته شد که از کالج های معروف و بزرگ آکسفورد بوده و هست.^۵ برنامه آموزشی دانشگاه آکسفورد در رشته فلسفه برای جان لاک ملال آور بود. منطق ارسطو و متون فلسفی قرون وسطی محور اصلی آموزش فلسفه در دانشگاه آکسفورد را تشکیل می داد که برای جان لاک اساساً جذاب نبود. او می خواست مطالب جدیدی در باره منشأ معرفت انسانی بداند و از چرایی رویدادهایی آگاه شود که در

1. Oliver Cromwell (1599-1658)

۲- Interregnum - اینترگنام در لغت به معنای بحران رهبری و هرج و مرج های ناشی از آن است.

۳- خاطر نشان می کنیم که بازگشت چارلز دوم به انگلستان و دوران سلطنت او (۱۶۸۵- ۱۶۶۰) را اصطلاحاً دورهٔ بازگشت یا بازسازی (The Restoration) می گویند.

4. Christ Church

۵- امروزه کالج کرایست چرچ دانشجو نمی پذیرد و فقط به اعضای هیئت علمی دانشگاه های معروف و پژوهشگران ارشد فرصت های مطالعاتی^۳ یا ۵ یا ۷ ساله برای تحقیق و یا نگارش کتاب اعطا می کند. پرداخت حقوق و تأمین مسکن آنان بر عهده کالج است. ناگفته نماند که در سال های تحصیل اینجانب در دانشگاه آکسفورد (از سال ۱۳۵۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷) مواردی را شاهد بودم که برخی دانشمندان بورسیه مادام العمر از این کالج داشتند هرچند روال متعارف این است که پذیرفته شدگان بعد از چند سال اقامت در آن کالج به دانشگاه یا مرکز علمی دیگری نقل مکان می کنند. زمانی که جان لاک در آن کالج تحصیل می کرد ظاهراً چنین اسلوبی معمول نبود.

طبیعت مشاهده می‌شود. کارهای رنه دکارت^۱ و فرانسیس بیکن و سایر صاحب‌نظران در فلسفه طبیعی^۲ برای او بسیار جالب‌تر از مباحث فلسفی قرون وسطی بود.

جان لاک بعد از آنکه مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد در فلسفه را به ترتیب در سال‌های ۱۶۵۶ و ۱۶۵۸ دریافت کرد عضو هیئت علمی^۳ کالج کرایست چرچ شد و به تحقیقات خود در فلسفه طبیعی ادامه داد. نامبرده به نظریه قرارداد اجتماعی بین شهروندان که قبل از وی توماس هابس بر آن تأکید زیادی داشت نکات فلسفی جدیدی افزود. نکته قابل تأمل این است که لاک دیدگاه‌های هابس در مورد قرارداد اجتماعی و جامعه مدنی و همچنین ضرورت وجود حکومت را می‌پذیرفت اما در مکتوباتش سخنی از شخص هابس به میان نمی‌آورد بلکه به سایر فلاسفه معاصر هابس اشاره می‌کرد.

جان لاک در کالج کرایست چرچ با دانشمندان معروفی از جمله رابرت بویل^۴ (۱۶۹۱-۱۶۲۷) آشنا شد. رابرت بویل از فلاسفه طبیعی و شیمی‌دان و پزشک معروف ایرلندی بود که در این کالج تدریس و تحقیق می‌کرد. بویل را معمولاً پدر علم شیمی جدید می‌دانند^۵ و به عنوان یکی از پیشگامان بکارگیری روش علمی تجربی^۶ می‌شناسند. جان لاک به مطالعه کاربرد شیمی در پزشکی علاقمند شد و به اتفاق بویل تحقیقاتی را در باره شناخت اجزاء خون انسان آغاز کرد.

۱- Rene Descartes (1596-1650) - فیلسوف و ریاضی‌دان و دانشمند معروف فرانسوی که دستاوردهای مهمی در هندسه و رابطه آن با علم جبر دارد. دکارت که برای آموزش فلسفه و ریاضیات به ملکه سوئد به شهر استکهلم رفته بود به سبب ابتلاء به بیماری آنفلونزا در همان شهر درگذشت. معروف است که دکارت فقط توانست یک جلسه به ملکه سوئد تدریس کند.

۲- Natural Philosophy - فلسفه طبیعی را فلسفه طبیعت (Philosophy of Nature) نیز می‌گویند. منظور از فلسفه طبیعی مطالعه فلسفی طبیعت و جهان فیزیکی است. این اصطلاح را قبل از آنکه واژه علوم طبیعی (Natural Sciences) مانند بیولوژی و فیزیک و شیمی و جز اینها رایج شود بکار می‌بردند. اسحاق نیوتن (Isaac Newton, 1642-1726) ریاضی‌دان و دانشمند معروف انگلیسی با انتشار کتاب خود تحت عنوان *اصول ریاضی فلسفه طبیعی* (*Mathematical Principles of Natural Philosophy*) در سال ۱۶۸۷ به زبان لاتین فلسفه طبیعی را به اوج خود رساند. هنوز هم این کتاب را با عنوان لاتین پرنسیپیا (*Principia*) می‌شناسند. موضوع اصلی کتاب نیوتن کشف قوانین حرکت و جاذبه عمومی است که انقلابی را در علم فیزیک رقم زد.

۳- Fellow - «فلو» یکی از اصطلاحات رایج در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج است و به معنای عضویت علمی در یکی از کالج‌هاست. وظایف «فلو» دقیقاً مشابه وظایف اعضای هیئت علمی دانشکده‌هاست. به لحاظ تاریخی دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج به صورت مجموعه‌ای از کالج‌ها و اعضای هیئت علمی همان کالج‌ها یا «فلوها» شکل گرفتند و تا اواخر قرن نوزدهم چنین ساختاری را حفظ کردند. تأسیس دانشکده‌ها یا دپارتمان‌ها پدیده نسبتاً جدیدی در این دو دانشگاه است. امروزه برخی اعضای هیئت علمی این دو دانشگاه در حالی که در یکی از کالج‌ها «فلو» اند در دانشکده‌ای که مرتبط با تخصص علمی ایشان است عضو هیئت علمی نیز هستند. نکته جالب این است که در زمان جان لاک به فلوه‌های کالج کرایست چرچ اصطلاحاً استیودنت (Student) به معنای دانشجوی می‌گفتند هرچند این اصطلاح امروزه رایج نیست.

۴- Robert Boyle (1627-1691) - رابرت بویل صاحب قانون بویل (Boyle's Law) در علم شیمی است که رابطه نسبی معکوس بین فشار و حجم گازها را بیان می‌کند.

۵- بویل در سال ۱۶۶۱ کتاب معروف خود تحت عنوان *شیمی‌دان شکاک* (*Skeptical Chymist*) را نوشت. نامبرده در این کتاب نظریه ماهیت اشیاء را بیان می‌کند. او معتقد بود که ماده از اتم‌ها و خوشه‌هایی از اتم‌ها تشکیل شده است که در حال حرکت‌اند و نیز هر پدیده‌ای حاصل برخورد ذرات متحرک است. آخرین تجدید چاپ این کتاب مربوط به سال ۲۰۱۷ می‌باشد.

جان لاک به قدری به اینگونه مطالعات و تجربیات اهمیت می‌داد که پزشکی را در مرکز کارهای علمی خود قرار داد و این علاقه تا پایان عمرش ادامه یافت.

ج- دوره سوم- جان لاک از استقرار مجدد نظام پادشاهی انگلستان تا «پیروزی شکوهمند» سلطنت طلبان در سال ۱۶۸۸

پیروزی پارلمان‌گراها چندان ادامه نیافت. کرامول که ۹ فرزند داشت در سال ۱۶۵۸ درگذشت. یکی از فرزندانش به نام ریچارد جانشین او شد. ارتش کرامول به ریچارد اعتماد زیادی نداشت و بعد از هفت ماه او را برکنار کرد. نیروی نظامی پارلمان‌گراها با بحران‌های متعدد مواجه شد. فرماندار اسکاتلند که خود در زمان کرامول منصوب شده بود با ارتشی به سمت لندن حرکت کرد که اوضاع را سر و سامان دهد. چارلز دوم در سال ۱۶۶۰ از تبعید بازگشت و اعلام شد که نامبرده از زمان اعدام پدرش پادشاه قانونی انگلستان بوده است. با تاجگذاری چارلز دوم در سال ۱۶۶۱ نظام پادشاهی بار دیگر اما این بار در چارچوب نظام پادشاهی پارلمانی^۱ بر انگلستان حاکم شد.

یکی از اقدامات چارلز دوم بعد از بازگشت به لندن این بود که نه تنها عفو عمومی اعلام کرد بلکه طی فرمانی در سال ۱۶۶۰ دستور داد که جامعه سلطنتی علوم لندن^۲ تأسیس شود. بسیاری از دانشمندان و همچنین دوستان جان لاک که بعد از اعدام چارلز اول به خارج از کشور گریخته بودند به انگیزه‌های مختلف از جمله عضویت در جامعه سلطنتی علوم به انگلستان بازگشتند. جان لاک نیز در سال ۱۶۶۸ به عضویت انجمن سلطنتی علوم لندن پذیرفته شد و در رشته پزشکی به تحقیق و مطالعات تجربی پرداخت. نکته قابل تأمل این است که جان لاک توانست با یکی از معروف‌ترین پزشکان انگلیسی به نام توماس سیدنهام^۳ که عضو جامعه سلطنتی بود همکاری‌های نزدیک علمی در رشته پزشکی داشته باشد. ناگفته نماند که سیدنهام کتابی در علم پزشکی تحت عنوان *طب مشاهداتی*^۴ نوشت که تا دو قرن یکی از منابع مهم برای آموزش رشته پزشکی در انگلستان محسوب می‌شد.

1. Parliamentary Monarchy

۲- The Royal Society - جامعه سلطنتی در سال ۱۶۶۰ تحت عنوان جامعه سلطنتی لندن برای ارتقاء معرفت طبیعی (The Royal Society of London for Improving Natural Knowledge) با حکم چارلز دوم تأسیس شد که امروزه به آکادمی ملی علوم بریتانیا (The United Kingdom's National Academy of Sciences) نیز شناخته می‌شود. هدف انجمن سلطنتی لندن در بدو تأسیس پیشبرد فلسفه طبیعی بود که امروزه به شاخه‌های مختلف علوم مانند فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی و علوم مهندسی و پزشکی شناخته می‌شود. انجمن سلطنتی لندن مقارن با سلطنت شاه عباس دوم پادشاه صفوی در لندن تأسیس شد. نیوتن دوازدهمین رئیس این انجمن بود.

3. Thomas Sydenham (1624-1689)

4. *Observationes Medicae*

جان لاک در سال ۱۶۶۴ کتابی تحت عنوان *سؤالاتی در باره قوانین طبیعت*^۱ نوشت. نامبرده در این کتاب تصریح می‌کند که دانش انسان از تجربه حاصل شده است. ملاحظه می‌شود که جان لاک دقیقاً در مسیر سنت تجربه‌گرایی حرکت می‌کرد که قبل از وی مطرح شده بود. از دیگر دستاوردهای فلسفی جان لاک در خلال عضویت او در هیئت علمی کالج کرایست چرچ نگارش مقاله‌ای در سال ۱۶۶۷ تحت عنوان *مقاله‌ای در باره بردباری*^۲ بود. جان لاک در این مقاله نظریه «بردباری مذهبی»^۳ را مطرح کرد و بر شکلیابی و بردباری فرقه‌های مختلف مسیحیت نسبت به آموزه‌های دینی یکدیگر تأکید فراوانی داشت و احترام به باورهای دینی را از مصادیق حقوق طبیعی می‌دانست. بیان این نظریه کاشف از ناخوشنودی عمیق جان لاک از جنگ‌های مذهبی و کشمکش‌های عقیدتی بین فرقه‌های مختلف مسیحیت در انگلستان بود که برای مدت‌ها ادامه داشت و در زمان او نیز هنوز باقی بود. در ادامه اشاره خواهیم کرد که جان لاک در سال ۱۶۸۹ صورت جدیدی از این مقاله را تحت عنوان *نامه‌ای در باره بردباری*^۴ منتشر کرد و سپس در سال‌های ۱۶۹۰ و ۱۶۹۲ نامه‌های دوم و سوم را در همین زمینه به چاپ رساند.

د- آشنایی با آنتونی آشلی: نقطه عطف زندگانی جان لاک در دوره سوم

یکی از سؤالات بحث‌انگیز در مرحله سوم از زندگانی جان لاک این است که چگونه با لرد آنتونی آشلی^۵ آشنا شد و چرا به شدت تحت تأثیر او قرار گرفت؟ آشلی سیاستمدار معروف و ثروتمند بزرگ انگلیسی بود و جان لاک به مدت ۱۷ سال تا زمان فوت اشلی با او همکاری داشت. تاکنون کار پژوهشی دقیقی در پاسخ به این سؤال ندیده‌ام به جز برخی خاطرات که در کتاب‌های مربوط به زندگانی جان لاک بیان شده است.

شرح حال نویسان معتقدند که چون اشلی از ناراحتی کبد رنج می‌برد گاه به گاه به آکسفورد سفر می‌کرد تا از نوشیدن آب‌های معدنی آنجا بهره‌مند شود. معروف است که اشلی در سفری که در سال ۱۶۶۶ برای آب‌درمانی به آکسفورد داشت در منزل پزشکی اقامت کرد که از همکاران دانشگاهی او بود. جان لاک از دوستان میزبان اشلی بود و به‌واسطه او با اشلی آشنا شد. دوستی جان لاک با آشلی بعد از نخستین ملاقات آنان به‌صورت صمیمانه‌ای شکل گرفت و تا فوت اشلی ادامه یافت. از دیدگاه نگارنده نکته‌ای که از نظر شرح حال نویسان مغفول مانده این است که آغاز دوستی جان لاک با اشلی و تحکیم این دوستی مقارن با سال‌هایی بود که سلطنت‌طلبان بر پارلمان‌گراها پیروز شده بودند و چارلز

1. *Questions Concerning the Law of Nature*

2. *Essay Concerning Toleration*

3. *Religion Tolerance*

4. *A Letter Concerning Toleration*

5. Lord Anthony Ashley Cooper = 1st Earl of Shaftsbury (1621-1683)

دوم فرزند چارلز اول پادشاه معدوم انگلستان به پادشاهی رسیده بود. ریشه‌های پیوند جان لاک لیبرال با اشلی ثروتمند که از سلطنت‌طلبان و سیاستمداران معروف انگلستان بود از نکات تاریک و سؤال برانگیز پدر لیبرالیسم است.

اشلی در ملاقات‌های اولیه که با جان لاک در آکسفورد داشت از وی تقاضا کرد که پزشک خصوصی او شود و به لندن نقل مکان کند. جان لاک در آن زمان هیچ مدرک دانشگاهی در رشته پزشکی نداشت و لذا فاقد مجوز طبابت بود. او که همواره از حاکمیت قانون و ضرورت عمل بر طبق قوانین سخن می‌گفت پیشنهاد اشلی را پذیرفت. چنانکه قبلاً گفته شد دوستی و ارتباط بسیار نزدیک جان لاک با اشلی که به سرعت شکل گرفت سال‌ها ادامه یافت و می‌توان آن را نقطه عطف زندگی جان لاک دانست.

جان لاک در سال ۱۶۶۷ دانشگاه آکسفورد را علی‌رغم همه تعلقات قلبی و علمی که به آن داشت رها کرد و برای همکاری با اشلی به لندن رفت. جان لاک علاوه بر آنکه پزشک خصوصی اشلی بود به زودی منشی و همکار سیاسی او نیز شد و با راهنمایی و حمایت اشلی توانست به دنیای پیچیده سیاست در انگلستان وارد شود. همه کسانی که در باره زندگانی جان لاک تحقیق کرده‌اند بر این نکته اتفاق نظر دارند که اشلی توانست زندگانی علمی جان لاک را تغییر دهد و طرز فکر و شخصیت او را با سیاست بیامیزد. با توجه به اهمیت و جایگاه اشلی در زندگانی جان لاک ضروری است مختصری از شرح حال او را بازگو کنیم.

نخست به این نکته اشاره می‌کنیم که مهمترین مسأله سیاسی انگلستان در آن زمان این بود که چه شخصی از خاندان سلطنتی با چه مذهبی از مذاهب متعدد مسیحیت می‌تواند بر اسکاتلند و ایرلند و انگلستان سلطنت کند؟ اختلافات سیاسی بین پادشاه و بزرگان سیاسی و اشراف و اعیان جامعه نوعاً بر محور مسائلی از این جنس بود. بعد از آنکه چارلز دوم در سال ۱۶۶۱ تاجگذاری کرد اشلی به سمت وزیر خزانه‌داری^۱ انگلستان منصوب شد. ملاحظه می‌شود که آشنایی اشلی با جان لاک زمانی اتفاق افتاد که نامبرده وزیر خزانه‌داری انگلستان بود و لذا معرفیت و احترام به‌سزایی داشت. اشلی تا سال ۱۶۷۲ در این سمت باقی بود و سپس در بازه زمانی ۱۶۷۲ تا ۱۶۷۳ رئیس مجلس اعیان^۲ شد. بعد از مدتی چارلز دوم نسبت به اشلی در خصوص عقاید او در باره مشروعیت سلطنت بدگمان شد و او را از آن منصب برکنار کرد.

جان لاک که قبل از آشنایی با اشلی هیچگاه به کارهای دولتی مشغول نبود با تشویق و حمایت اشلی نخست به جمع‌آوری آمار و اطلاعات دولتی در باره تجارت و مستعمرات انگلستان پرداخت. نامبرده در فاصله کوتاهی با توصیه اشلی مسئولیت مهمی در اداره مستعمرات انگلستان به‌ویژه امور مربوط به آمریکا را عهده‌دار شد که منطقی‌ترین فیلسوفی که به پدر لیبرالیسم معروف شده به سختی توجیه‌پذیر است. دیری نگذشت که اشلی از جان لاک خواست که در

1. Chancellor of Exchequer
2. Lord Chancellor

خصوص مسائل اقتصادی نیز مطالبی بنویسد که جان لاک پذیرفت و مقالات ارزشمندی در اقتصاد منتشر کرد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

با خروج اشلی از کارهای دولتی دلیلی برای ادامه اقامت جان لاک در لندن نبود. نامبرده به آکسفورد بازگشت و موفق شد مدرک کارشناسی در پزشکی و مجوز طبابت را دریافت کند. جان لاک تصمیم گرفت به فرانسه برود. نامبرده حدود یک سال و نیم در فرانسه به ویژه در پاریس اقامت کرد و علاوه بر مطالعات پزشکی به بررسی جامعه پروتستان‌های فرانسه پرداخت. دلایل قانع کننده‌ای برای سفر جان لاک به فرانسه نیافتیم. برخی مورخان احتمال می‌دهند که جان لاک به خاطر دوستی نزدیکی که با اشلی داشت احساس می‌کرد که در لندن ایمن نیست و لذا مدتی را به فرانسه رفت.

اشلی در سال ۱۶۷۶ به اتهام خیانت علیه کشور دستگیر و به مدت یک سال زندانی شد. اشلی را بار دیگر در سال ۱۶۸۱ دستگیر کردند. نامبرده چند ماه بعد به هلند گریخت و در سال ۱۶۸۳ در همان جا درگذشت. اشلی از نیروهای اصلی در بنیانگذاری حزب ویگز^۱ به شمار می‌رفت. این حزب از دهه ۱۶۸۰ تا دهه ۱۸۵۰ فعالیت داشت و سپس با انشعابی که در حزب لیبرال ایجاد شده بود ادغام شد و در سال ۱۹۱۲ تحت عنوان حزب محافظه کار^۲ فعالیت جدیدی را آغاز کرد که هنوز ادامه دارد.

بعد از کشف توطئه ترور چارلز دوم در ماه ژوئن ۱۶۸۳ جان لاک در سپتامبر همان سال به هلند گریخت. اینجانب در تحقیقات خود موفق نشدم به این سؤال پاسخ بدهم که آیا گریختن جان لاک به هلند به سبب کشف ترور چارلز دوم بود؟ در سال ۱۶۸۵ که جان لاک هنوز در هلند اقامت داشت چارلز دوم درگذشت و برادرش جیمز دوم^۳ به سلطنت رسید. از مطالب قبلی به یاد داریم که مسائل دربار سلطنتی انگلستان عمدتاً حول ملاحظات دینی در باره مشروعیت پادشاهان متمرکز بود. همچنین به یاد داریم که علت اصلی جنگ‌ها و کشمکش‌های شهری قبل و بعد از اعدام چارلز اول در انگلستان این بود که پارلمان گراها می‌خواستند سلطنت را به مصوبات پارلمان مقید کنند. جیمز دوم بعد از رسیدن به قدرت بلافاصله اعلام کرد که سلطنت از اصول حقوق الهی^۴ بوده و موروثی است و لذا بواسطه تولد ایجاد می‌شود و قدرت پادشاهان ناشی از اراده پارلمان نیست. پارلمان‌های انگلستان و اسکاتلند با دیدگاه جیمز دوم مخالفت کردند و همین امر زمینه سقوط جیمز دوم را در سال ۱۶۸۸ فراهم ساخت. جیمز دوم آخرین پادشاه کاتولیک انگلستان بود.

هفت نفر از اشراف و اریستوکرات‌های انگلیسی طی نامه‌ای به ویلیام سوم^۵ که برادر جیمز بود و در هلند اقامت داشت از وی خواستند که از هلند به انگلستان بیاید و جیمز دوم را ساقط کند و نظام سلطنتی جدیدی را بر پایه پارلمان به

1. Whigs

2. Conservative Party

3. James II (1633-1701)

4. Principles of Divine Right

5. William III= William II (as King of Scotland)=William of Orange=Sovereign=Prince of Orange

معنای واقعی بنا کند به گونه‌ای که پادشاهان و ملکه‌ها با تأیید و ارادهٔ پارلمان و نه مُستظهِر به حقوق الهی سلطنت کنند. مخالفان جیمز دوم که عمدتاً در هلند پناه گرفته بودند ارتشی آماده کردند و به سرکردگی ویلیام سوم^۱ برای سرنگون کردن جیمز دوم به لندن فرستادند. ویلیام با نیروهای هلندی وارد انگلستان شد و جیمز دوم به فرانسه گریخت و نظام پادشاهی جدید با حاکمیت پارلمان مستقر شد. به این پیروزی اصطلاحاً «انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸»^۲ می‌گویند و آن را نقطهٔ عطف تاریخ سیاسی انگلستان می‌دانند. جان لاک چند ماه بعد از این پیروزی به اتفاق همسر ویلیام که او نیز در هلند ساکن بود با کشتی سلطنتی در فوریه ۱۶۸۹ به انگلستان بازگشتند. اینجانب برای این سؤال که آیا جان لاک در خلال اقامت در هلند با انقلابیون انگلیسی در آن کشور مرتبط بود پاسخ دقیقی نیافتم.^۳

هـ- دورهٔ چهارم- جان لاک از «انقلاب شکوهمند» تا پایان عمر در سال ۱۷۰۴

جان لاک در خلال اقامت در هلند موفق شد یکی از آثار مهم خود تحت عنوان *مقاله‌ای در بارهٔ درک انسانی*^۴ را نهایی کند و حدود یک سال بعد از بازگشت به انگلستان آن را در سال ۱۶۸۹ به چاپ برساند. موضوع این کتاب دفاع از تجربه‌گرایی و شناخت محدودهٔ معرفت انسانی در درک موضوعات است. جان لاک نگارش مهمترین کتاب خود تحت عنوان *دو مقاله در بارهٔ دولت*^۵ را در سال‌های اقامت در هلند شروع کرد و در بازگشت به انگلستان آن را ادامه داد و سرانجام این کتاب معروف را در سال ۱۶۹۰ منتشر کرد. در بخش بعدی در بارهٔ این کتاب صحبتی خواهیم داشت. جان لاک مصمم بود که بعد از بازگشت به انگلستان به کارهای دولتی نپردازد و نگارش کتاب‌های خود را در اولویت قرار دهد. در سال ۱۶۹۶ که شورای تجارت^۶ بار دیگر فعال شد جان لاک با اشتیاق زیاد مجدداً به کارهای دولتی پرداخت و مسئولیت مهمی در این شورا بر عهده گرفت. این شورا از قدرت اجرایی گسترده‌ای برخوردار بود و علاوه بر آنکه تجارت کالاهای اصلی در داخل کشور را تحت نظر داشت مدیریت مستعمرات انگلیس از جمله آمریکا را نیز عهده‌دار بود. برخی معتقدند این شورا تنها دستگاه دولتی در انگلستان محسوب می‌شد که ایالات متحدهٔ آمریکا را قبل از پیروزی انقلاب آمریکا مدیریت می‌کرد. همین امر می‌تواند کاشف از روحیهٔ استعماری و نگرش امپریالیستی جان

1. William of Orange

2. Glorious Revolution of 1688

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این سؤال می‌توان به کتاب زیر از راجر وول‌هاس (Roger Woolhouse, 1940-2011) مراجعه کرد. خاطر نشان می‌شود که نویسندهٔ این کتاب از فلاسفهٔ معاصر انگلستان و از صاحب‌نظران معروف در شرح‌حال نویسی و نظریات فلسفی جان لاک است. نامبرده که مدرک دکتری خود را از دانشگاه کمبریج دریافت کرد این کتاب را به درخواست مرکز نشر دانشگاه کمبریج نوشته شد زیرا از سال ۱۹۵۷ که مورس کرانستون (Maurice Cranston, 1920-1993) استاد علوم سیاسی مدرسهٔ اقتصاد لندن کتاب شرح‌حال جان لاک را نوشت کتاب دیگری در این زمینه منتشر نشده بود.

Roger Stuart Woolhouse, *Locke: A Biography*, Cambridge University Press, 2007

4. *An Essay Concerning Human Understanding*

5. *The Two Treatises of Government*

6. The Board of Trade

لاک داشته باشد و حال آنکه جمهور فیلسوفان معاصر نامبرده را پدر لیبرالیسم می‌نامند. جان لاک تا سال ۱۷۰۰ میلادی با اشتیاق فراوان در شورای تجارت کار کرد و سپس درگیر بیماری‌های ریه شد و در سال ۱۷۰۴ در سن ۷۲ سالگی درگذشت.

و- جمع‌بندی و پاسخ به این سؤال که آیا جان لاک را می‌توان پدر لیبرالیسم نامید؟

برای پاسخ به این سؤال ضروری است در باره زندگی جان لاک دقیق‌تر شویم و تحولات سیاسی آن زمان را بررسی کنیم زیرا که شرایط محیطی به‌ویژه اقتصادی و سیاسی در هر جامعه و در هر بازه زمانی در شکل‌گیری اندیشه‌ها و نظریات فلاسفه آن دوره سهم به‌سزایی دارد.

نخستین نکته‌ای که توجه خواننده عزیز را به آن جلب می‌کنم فراز و فرودهایی است که به لحاظ سیاسی و دینی در سال‌های قبل از تولد جان لاک و در خلال عمر وی روی داد و در اندیشه‌های او تأثیر غیر قابل انکاری گذاشت. جنگ‌های مذهبی در اروپا نقش مهمی در آماده‌سازی ذهنیت فلاسفه برای پذیرش جدایی دین از سیاست ایفا کرد. این جنگ‌ها کم و بیش در خلال قرن‌های هفدهم و هجدهم و همزمان با رشد و توسعه طبقه ثروتمند شهری یا بورژوازی در کشورهای بزرگ اروپا ادامه داشت. اوج این جنگ‌ها در انگلستان در بازه زمانی ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ روی داد که به جنگ‌های سی‌ساله^۲ بین شاخه‌های مختلف مسیحیت معروف شد و تلفات بسیار سنگینی داشت.^۳

جنگ سی‌ساله مذهبی در انگلستان زمانی پایان یافت که جان لاک ۱۷ ساله بود. جنگ‌های شهری موجب شد که اندیشه فلاسفه در همه کشورهای اروپایی که درگیر این جنگ‌ها بودند به سمت نکوهش دین و یا به حاشیه راندن آن و تضعیف شدید کلیسا جهت‌گیری کند. در بخش چهارم دیدیم که عکس‌العمل توماس هابس به دین و کلیسا بسیار شدید و منفی بود. توماس هابس اعتقادی به دین نداشت و کلیسا را نفی می‌کرد اما بر مبنای نظریه قرارداد اجتماعی مدعی شد که حکومت باید اختیارات و قدرت‌های بسیار زیادی داشته باشد. نامبرده دولت را به هیولای دریایی یا «لوپاتان» تشبیه می‌کرد با این تفاوت که پیکره این هیولا را آحاد جامعه تشکیل می‌دهد و وظیفه این هیولا دفاع و حمایت از حکومت شوندگان است.

عکس‌العمل جان لاک به دین و کلیسا بسیار ملایم‌تر و تا حدی زیرکانه‌تر از توماس هابس بود. جان لاک دیدگاه توماس هابس را به‌طور اساسی تعدیل کرد و الگوی نوینی ساخت که هدف آن جلوگیری از جنگ‌های شهری و مذهبی و پرهیز از هرگونه آشفتگی‌ها و ناملایمات اجتماعی بود. این الگو دو ویژگی اصلی داشت. ویژگی اول این بود که کلیسا

1. European Wars of Religion

2. Thirty Year's War

۳- قبلاً نیز گفته شد که در جنگ سی‌ساله مذهبی در انگلستان بیش از ۴ درصد جمعیت این کشور کشته شدند در حالی که تلفات انگلستان در جنگ جهانی اول حدود ۲ درصد بود.

محترم است زیرا با تبلیغات و اشاعه ارزش‌های دینی می‌تواند سهم مهمی در جلوگیری از بحران‌های اجتماعی ایفا کند به شرط آنکه دین از سیاست جدا باشد. ویژگی دوم این بود که حکومت پادشاهی موروثی پسندیده است زیرا از هرج و مرج و بحران‌ها و نامالیقات اجتماعی و نزاع برای رسیدن به مقام سلطنت جلوگیری می‌کند به شرط آنکه پادشاهان بپذیرند که سلطنت موهبت الهی نیست بلکه قدرت ایشان ناشی از اراده پارلمان است که در چارچوب قراردادهای اجتماعی به آنان تفویض می‌شود. در الگوی جان لاک پادشاهان می‌توانند سلطنت کنند اما به موجب قرارداد اجتماعی مجوز حکومت کردن ندارند.^۱

در بررسی انقلاب شکوهمند سال ۱۶۸۸ دیدیم که هفت نفر از اشراف و اریستوکرات‌های انگلستان طی نامه‌ای به ویلیام سوم که در هلند بود از وی خواستند به انگلستان آمده و با برکناری جیمز دوم حکومت سلطنتی پارلمانی را مستقر کند. با توضیحاتی که در باره این حکومت گفتیم معلوم می‌شود که منافع طبقه بورژوازی دقیقاً در این بود که حکومت سلطنتی پارلمانی مستقر شود زیرا که جدایی دین از سیاست می‌توانست از قدرت کلیسا بکاهد. با تمرکز حاکمیت در پارلمان نه تنها از قدرت سیاسی پادشاهان به صورت چشمگیری کاسته می‌شد بلکه طبقه بورژوازی می‌توانست نمایندگان خود را به مرکز قدرت یعنی پارلمان وارد کند تا به نفع ثروتمندان شهری قانونگذاری کنند. این الگو تا به امروز کم و بیش در انگلستان حاکم است.

جدایی دین از سیاست با حفظ کلیسا از یک سو و جا به جایی محور قدرت از دستگاه سلطنتی به نمایندگان مردم در پارلمان از سوی دیگر دو محور اساسی در دیدگاه فلسفی جان لاک بود. امروزه فلاسفه لیبرال معتقدند که این دو محور دقیقاً اساس لیبرالیسم را تشکیل می‌دهد. جدایی دین از سیاست به معنای «آزادی از دین» و رهایی مردم از اعتقادات الهی یا خرافات است. احترام به کلیسا به معنای «آزادی» مردم در انتخاب دین به شرط عدم دخالت دین در امور سیاسی است. تمرکز قدرت و حکومت در پارلمان که به تعبیر سیاسی همان دموکراسی است در واقع چیزی نیست جز آنکه مردم از اسارت خاندان‌های سلطنتی «آزاد» شوند و از جنگ‌ها و کشمکش‌های سیاسی و نظامی بین پادشاهان برای تصاحب قدرت «رهایی» یابند. به چنین مجموعه‌ای که گاهی تحت عنوان «آزادی مردم در انتخاب سبک زندگی در چارچوب قرارداد اجتماعی» شناخته می‌شود اصطلاحاً لیبرالیسم می‌گویند. با توجه به آنچه گذشت فلاسفه غرب معتقدند که جان لاک پدر لیبرالیسم است. اکنون نشان می‌دهیم که اینگونه نیست.

نکته کلیدی در بحث نگارنده این است که لیبرالیسم بر اساس اندیشه‌های جان لاک بنا نشد بلکه جان لاک توانست وضعیت موجود در انگلستان را که حاصل تعارض منافع بین سه محور قدرت یعنی کلیسا و بورژوازی و حکومت سلطنتی

۱- الگوی مبارزه محمد مصدق با پهلوی دوم دقیقاً برگرفته از دیدگاه فلسفی جان لاک بود که قدمت آن به بیش از سه قرن قبل از مصدق می‌رسد. شعار سیاسی مصدق این بود که شاه باید سلطنت کند اما حکومت با مجلس است.

بود به لحاظ فلسفی توجیه کند. جان لاک همچون بسیاری از فلاسفه در اعصار مختلفاً آپالوژیست^۱ یا تأیید کننده شرایط موجود به نفع حاکمان وقت بود. دوره‌های مختلف زندگانی جان لاک که در مباحث قبلی مرور کردیم به خوبی می‌تواند حقیقت فوق‌الذکر را توضیح دهد. در ادامه می‌کشیم شواهدی را در تأیید این ادعا مطرح کنیم.

طولانی شدن جنگ‌های مذهبی در انگلستان قطعاً برای جوانان به‌ویژه تحصیل‌کردگان همچون جان لاک ملال‌آور بود و منطقاً در تعارض موجود بین منافع دو طبقه بورژوازی و حکومت با منافع کلیسا جانب بورژواها و سلطنت‌طلبان را گرفته و در مقابل خواسته‌های کلیسا ایستادگی می‌کردند. توماس هابس صراحتاً موضع نفی دین و کلیسا را اتخاذ کرد و جان لاک در موضع دفاع از ایده جدایی دین و کلیسا از سیاست قرار گرفت.

جان لاک برای تحصیل در رشته فلسفه رایج در آن زمان به دانشگاه آکسفورد رفت اما به رشته جدید فلسفه طبیعی علاقمند شد. موضوع فلسفه طبیعی یا فلسفه طبیعت^۲ توضیح دادن ماهیت و چرایی پدیده‌هایی بود که در طبیعت مشاهده می‌شد و لذا جان لاک به شیمی و سپس کاربرد آن در پزشکی روی آورد و نهایتاً مدرک پزشکی و جواز طبابت از دانشگاه آکسفورد دریافت کرد. علاقه جان لاک به سیاست بعد از آشنایی او با سیاستمدار و ثروتمند معروف انگلیسی آنتونی اشلی شکل گرفت و سپس به سرعت رشد کرد.

در آن زمان آمریکا از مستعمرات انگلستان به شمار می‌رفت. اشلی مسئولیت مهمی در مدیریت برخی ایالات آمریکا به جان لاک پیشنهاد کرد که با سوابق تحصیلی و کارهای پژوهشی جان لاک در فلسفه طبیعی و موضوعات پزشکی اساساً ارتباطی نداشت. اینجانب دلیل قانع کننده‌ای برای این سؤال نیافتم که چرا جان لاک این پیشنهاد را پذیرفت. البته تصدیق می‌کنیم که اشلی و جان لاک در بسیاری موارد دیدگاه‌های مشترکی داشتند. اشلی به نظام سلطنتی پارلمانی با آزادی‌های مدنی معتقد بود و بر بردباری مذهبی برای جلوگیری از جنگ‌های مذهبی تأکید داشت. جان لاک با دیدگاه‌های اشلی موافق بود و در مواردی که مخالفتی با اشلی داشت به تدریج به سمت دیدگاه اشلی میل می‌کرد. یکی از مقالات لاک در باره بردباری سیاسی و مذهبی در واقع متنی است که او برای سخنرانی اشلی در پارلمان نوشته بود.

نوآوری‌های جان لاک در لیبرالیسم و فلسفه سیاسی را می‌توان در مهمترین و معروف‌ترین کتاب او ملاحظه کرد که تحت عنوان *دو رساله در باره دولت*^۳ در سال‌های ۱۶۸۹ و ۱۶۹۰ منتشر شد.^۴ محور اصلی بحث لاک در این کتاب نقد حکومت پادشاهی مطلقه بود که قبل از وی توماس هابس به شدت از آن دفاع می‌کرد. جان لاک در این کتاب از حقوق طبیعی^۵ و تعارض آن با حکومت‌های مطلقه سلطنتی صحبت کرده است. شاید به همین دلیل است که لاک را پدر

1. Apologist

2. Natural Philosophy or Philosophy of Nature

3. *Two Treatises of Government*

۴- کتاب دو رساله در باره دولت همزمان با حکومت شاه سلیمان اول پادشاه صفویه در ایران منتشر شد.

5. Natural Law

لیبرالیسم نامیده‌اند. جان لاک در این کتاب «ضرورت جدا سازی کلیسا از سیاست»^۱ و اهمیت شکل‌گیری «دولت غیر دینی»^۲ را مطرح کرد و این مقولات را جزو محورهای اصلی در فلسفه سیاسی قرار داد.

اکنون می‌گوئیم که کتاب *دو رساله در باره دولت* در سال‌های پایانی اقامت جان لاک در هلند نوشته شد و یک‌سال بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ و بازگشت او به انگلستان به چاپ رسید. از این منظر می‌توان این کتاب را توجیه فلسفی و تأیید علمی پیروزی سلطنت‌طلبان پارلمانی به رهبری ویلیام سوم دانست. از مباحث گذشته به یاد داریم که چند ماه بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند جان لاک به همراه همسر ویلیام سوم که او نیز در هلند اقامت داشت با کشتی سلطنتی به انگلستان آمدند. این حقیقت به خوبی نشان می‌دهد که جان لاک قبل از آنکه معروف‌ترین اثر علمی خود را منتشر کند با خاندان سلطنتی روابط بسیار نزدیکی داشته است.

جرمی والدِرُن^۳ کتاب *جالب و آموزنده‌ای تحت عنوان خدا و لاک و برابری*^۴ در سال ۲۰۰۲ منتشر کرده است. والدِرُن در این کتاب اصول برابری در اندیشه جان لاک را توضیح می‌دهد و سپس به این سؤال می‌پردازد که دیدگاه جان لاک تا چه میزان تحت تأثیر آموزه‌های مسیحیت بوده است؟ جرمی والدِرُن معتقد است که جان لاک در جزوه‌ای که تحت عنوان *نامه‌ای در باره بردباری*^۵ در سال ۱۶۶۷ نوشت از ایده جدایی دین از سیاست به شدت حمایت کرد اما در عین حال معتقد بود که حکومت نباید در قبال ترویج بی‌دینی و الحاد^۶ بی‌تفاوت باشد زیرا که نفی خدا و کنار گذاشتن ارزش‌های دینی موجب خواهد شد که نظم و آرامش جامعه به شدت تضعیف شود و به دنبال آن بحران‌های اجتماعی و سیاسی شکل بگیرد.^۷

اینجانب معتقدم که در لیبرالیسم به روایت جان لاک می‌توان گفت که آزادی تا جایی محترم است که ثبات نظام سیاسی و یا به عبارت دقیق‌تر ثبات نظام سلطنتی پارلمانی با مخاطره روبرو نشود. آزادی دین و کلیسا هم در روایت جان لاک در همین چارچوب تئوریک تعریف می‌شود. دین نباید وارد حوزه سیاست شود اما حکومت مجاز است که اندیشه‌های دینی آحاد جامعه را چنان مدیریت کند که الحاد در جامعه ترویج نشود زیرا که بی‌ثباتی نظام سیاسی را موجب خواهد شد. نکته جالب این است که جان لاک این تعارض آشکار در استدلال فلسفی خود را تحت عنوان

1. The necessity of the separation of church and state

2. Secular State

۳- Jeremy Waldron- استاد حقوق و فلسفه سیاسی در مدرسه حقوق کلمبیا (Columbia Law School) و رئیس مرکز حقوق و فلسفه (Center for Law and Philosophy) در دانشگاه کلمبیا.

4. *God, Locke and Equality*, Cambridge University Press, 2002

۵- *Letter Concerning Tolerance* - چنانکه قبلاً گفته شد صورت‌های تجدید نظر شده این مقاله در سال‌های ۱۶۹۰ و ۱۶۹۲ به چاپ رسید.

6. Atheism

۷- به پاورقی صفحه ۲۱۷ کتاب والدِرُن مراجعه شود.

قرارداد اجتماعی توجیه می‌کند بدون آنکه به این سؤال پاسخ دهد که در کدام قرارداد اجتماعی دخالت دولت در باورهای دینی جامعه آنهم برای تثبیت نظام سیاسی به تأیید شهروندان رسیده است؟

دلایلی در دست نیست که جان لاک ملحد باشد زیرا در مکتوبات او گزاره‌هایی وجود دارد که صراحتاً نشان می‌دهد فلسفه آزادی^۱ را از انجیل گرفته است. جان لاک با استناد به انجیل که می‌گوید همه انسان‌ها به‌طور یکسان آزاد آفریده شده‌اند چنین نتیجه می‌گیرد که مشروعیت حاکمان مستلزم رضایت و تأیید حکومت شوندگان است.^۲ در بحث‌های قبلی دیدیم که جان لاک بر قوانین طبیعی تأکید فراوان دارد اما در عین حال بر این عقیده است که قوانین طبیعی همان قوانین الهی است.^۳ سؤال کلیدی این است که اگر نظریات فلسفی جان لاک در باب لیبرالیسم ریشه در ارزش‌های مسیحیت دارد پس چرا به شدت مدافع حکومت‌های غیردینی و جداسازی حوزه‌های کلیسا و دولت^۴ از یکدیگر است؟ جان لاک در نظریه‌پردازی‌های خود در فلسفه آزادی و برابری تا جایی به انحراف می‌رود که به تعالیم کلیسا استناد کرده و حکومت پادشاهی انگلستان بر مردم را با حکومت حضرت آدم بر حوا مقایسه می‌کند که از مصادیق دستورات الهی است!^۵

از دلایل دیگری که جان لاک را پدر لیبرالیسم می‌نامند این است که دیدگاه‌ها و نظریات او در باره آزادی و قرارداد اجتماعی تأثیر به‌سزایی در نگارش بیانیه استقلال ایالات متحده آمریکا^۶ داشت که در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ به تصویب رسید. در این بیانیه می‌توان کلمات یا عباراتی را یافت که عیناً برگرفته از کتاب جان لاک تحت عنوان دو رساله در باره حکومت است. محور اصلی بیانیه استقلال آمریکا این است که از سلطه حکومت بریتانیا و مالیات‌های این کشور آزاد شود.

جان لاک دستاوردهای ارزشمندی در اقتصاد سیاسی نیز داشت و می‌توان او را پایه‌گذار برخی نظریات اساسی در تحلیل‌های اقتصادی دانست. جان لاک حق طبیعی را در کتاب دو رساله در باره حکومت تعریف می‌کند و در همانجا مالکیت را مصداقی از حق طبیعی می‌داند زیرا که حاصل کار است. نامبرده در فصل پنجم رساله دوم می‌گوید که چون افراد برای تولید کالا کار کرده‌اند پس مالکیت فرد بر کالا به لحاظ فلسفی توجیه‌پذیر است. جان لاک در همین رساله معتقد است که طبیعت به تنهایی ارزش بسیار اندکی برای جامعه تولید می‌کند و حال آنکه کار مصرف شده برای تولید هر کالا موجب ارزندگی یا ارزشمندی آن کالا است. برخی صاحب‌نظران در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی چنین نتیجه

1. Philosophy of Freedom

۲- به صفحه ۱۳۶ کتاب والدین مراجعه شود.

3. Natural Law = The Law of God

4. Separating the Realms of Church and State

5. John Locke, *Two Treatises of Government*, New York: Hafner Publishing Co., 1947, pp. 17-18, 35, 38

6. United States of America Declaration of Independence

گرفته‌اند که جان لاک پایه‌گذار نظریه ارزش مبتنی بر کار^۱ است. از دیدگاه نگارنده چنین ادعایی از پشتوانه علمی برخوردار نیست و این نظریه جان لاک با نظریه ارزش کار به روایت مارکس تفاوت‌های اساسی دارد.

جان لاک در باره تراکم ثروت و پول و ارزش پول و نیز نرخ بهره نظریاتی را مطرح کرده و قیمت را بر اساس عرضه و تقاضا تحلیل می‌کند. نامبرده در رساله کوتاهی تحت عنوان ملاحظات در باب نتایج کاهش نرخ بهره و افزایش ارزش پول^۲ که در سال ۱۶۹۱ منتشر شد از نظریه مقداری پول نیز صحبت کرده و پول را وسیله مبادله^۳ می‌نامد.

حاصل آنکه از حقایق پیش گفته می‌توان نتیجه گرفت که لیبرالیسم حاصل اندیشه‌های جان لاک نیست. هدف نظریات فلسفی جان لاک در باب لیبرالیسم این است که به حکومت سلطنتی پارلمانی در انگلستان که ویلیام سوم بعد از انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ پایه‌گذاری کرد و جاهت فلسفی بدهد. البته نباید فراموش کنیم که چندین سال گذشت تا فلاسفه غربی لقب پدر لیبرالیسم را به جان لاک دادند و سپس سایر فلاسفه به‌ویژه در کشورهای سلطه‌پذیر بدون دقت و توجه کافی به مبانی و ریشه‌های لیبرالیسم چنین لقبی برای جان لاک را پذیرفتند.

خاطر نشان می‌کنیم که راهبرد غرب سلطه‌جو این بوده و هست که دانشمندان خود را به زیور پیشکسوت و بنیانگذار و مرجع در همه رشته‌های علوم انسانی و هنر و ادبیات آراسته کند و نظریات ایشان را در بسته‌بندی‌های زیبا عرضه کرده و آن را «علمی» بنامد تا بدین ترتیب بتواند زمینه سلطه علمی و فرهنگی خود را بر کشورهای سلطه‌پذیر فراهم سازد. ثمره این راهبرد چیزی نیست جز از دست رفتن اعتماد به نفس و استقلال فکری صاحب‌نظران در کشورهای سلطه‌پذیر از یک سو و ترویج این باور باطل در ذهنیت مدیران و سیاستمداران این کشورها که تنها راه پیشرفت حل شدن در نظام سلطه و تبعیت از اندیشه و روش و منش آنهاست. قریب به اتفاق فلاسفه و نظریه‌پردازان غربی در علوم انسانی که صرفاً برای توجیه رفتار سلطه‌جویانه صاحبان قدرت سیاسی و تأمین منافع اقتصادی صاحبان قدرت اقتصادی و زمینه‌سازی سلطه و چپاول کشورهای سلطه‌پذیر نظریه‌پردازی می‌کنند همان شیاطین تعلیم دیده‌اند که مس را مطلا کرده و به قیمت الماس به اندیشمندان کشورهای سلطه‌پذیر می‌فروشند.

۶- لیبرالیسم و ماتریالیسم: دو رکن فلسفه غرب

در مباحث قبلی دیدیم که رهایی انسان و جامعه از دین و ارزش‌های الهی یکی از محورهای تعریف لیبرالیسم است. فلاسفه لیبرال اعتقادات الهی را چیزی جز خرافات نمی‌دانند. رهایی از دین و پذیرش ماتریالیسم^۴ لازم و ملزوم

1. Labour Theory of Value

2. *Considerations on the Consequences of the Lowering of Interest and the Raising of the Value of Money*, 1691

3. Medium of Exchange

۴- Materialism- توجه به مفهوم ماتریالیسم در مطالعه لیبرالیسم حائز اهمیت است. ماتریالیسم در معنای فلسفی یکی از دو محور بنیادین تفکر است و در

مقابل ایده‌آلیسم (Idealism) قرار می‌گیرد. واژه ماتریالیست (Materialist) مترادف ماتریالیسم بکار می‌رود و در عین حال به معنای طرفدار مکتب

یکدیگرند. در این بخش نشان می‌دهیم که ماتریالیسم مبنای دستگاه تحلیلی فلسفه غرب است. ثمره این بحث در تحلیل لیبرالیسم این خواهد بود که فلاسفه و اقتصاددانان و سایر صاحب‌نظران لیبرال در رشته‌های علوم انسانی ضرورتاً ماتریالیست‌اند.

دستگاه نظریه‌پردازی فلاسفه غیرالهی بر محور ماتریالیسم است. این دسته از فلاسفه می‌کوشند وضع موجود در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه را با استفاده از اصطلاحات فلسفی و به‌کارگیری روش‌های موجود در جعبه ابزار استدلال‌های فلسفی توجیه کنند. فلاسفه مادی نمی‌توانند قانونمندی تغییر در نظام‌های اجتماعی در ابعاد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را به‌درستی درک کنند زیرا که انسان و حیات اجتماعی او را همچون جامدات و نباتات و حیوانات محصول قانونمندی‌های طبیعی می‌دانند و تنها راه کشف حقایق تاریخ و پویایی جوامع انسانی را بواسطه فلسفه طبیعی یا فلسفه طبیعت ممکن می‌دانند.

امروزه در فلسفه غرب صحبتی از فلسفه طبیعی در میان نیست اما با اندک دقتی می‌توان دریافت که همه شاخه‌های فلسفه غرب بر مبنای اصالت ماده بنیانگذاری شده است. لیبرالیسم از مظاهر ماتریالیسم در فلسفه غرب است و لذا خدا و دین و ارزش‌های الهی جایگاهی در لیبرالیسم ندارند. فلاسفه غرب آگاهانه یا ناآگاهانه از این حقیقت غافل‌اند که اعتقاد

ماتریالیسم نیز هست. در مکتب ماتریالیسم فقط ماده (Matter) واقعیت دارد و هرآنچه غیرمادی (Immaterial) است یا اساساً وجود ندارد و یا آنکه مشتق از پدیده‌های مادی است. ماتریالیست‌ها معتقدند که تنها واقعیت صحیح (True Reality) همان جهان مادی (Material World) است که مستقل از ما و اراده و خواست ما وجود دارد. ماورای جهان طبیعی (Super Natural World) چیزی نیست و خدا به‌عنوان خالق جهان طبیعی وجود ندارد. آغاز ماتریالیسم به دوران باستان در چین و بابل و مصر و یونان باز میگردد اما ماتریالیسم در معنایی که امروزه بکار می‌رود ریشه در نظریات فلاسفه قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم میلادی دارد. مارکس نخست از پیروان هگل بود و لذا به مکتب ایده‌آلیسم (Idealism) تعلق داشت اما بواسطه آشنایی با کارهای فوئرباخ (Ludwig Andreas von Feuerbach, 1804-1872) فیلسوف ماتریالیست آلمانی به سمت ماتریالیسم متمایل شد. خاطر نشان می‌کنیم که فوئرباخ (یا به تلفظ انگلیسی: فیه‌بک) با نگارش کتاب جوهره مسیحیت (*The Essence of Christianity*) در سال ۱۸۴۱ قوی‌ترین نقد ماتریالیستی را بر مسیحیت وارد کرد و الهام بخش فلاسفه بی‌دینی شد که بعد از او آمدند.

مارکس معتقد بود هرآنچه فلاسفه ماتریالیست قبل از وی گفته‌اند بیان اشتباهی از جهان مادی و نیز جامعه بوده است. مارکس با همکاری انگلس کوشید این کاستی را از طریق تلفیق ماتریالیسم فوئرباخ و دیالکتیک هگل و تأسیس مکتب ماتریالیسم دیالکتیکی (Dialectical Materialism) و سپس طراحی مفهوم مادی تاریخ (Materialist Concept of History) برطرف کند. ناگفته نماند که فردریش هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel, 1770-1831) فیلسوف معروف آلمانی بود که نظریه جدید دیالکتیک ایده‌آلیستی را بنیانگذاری کرد. بعداً لنین (Vladimir Lenin, 1870-1924) اصطلاح ماتریالیسم تاریخی (Historical Materialism) را به جای اصطلاح مفهوم مادی تاریخ بکار برد.

نکته کلیدی در آموزه‌های ماتریالیستی مارکس و انگلس این است که جهان مادی از دیدگاه آنان جهانی است که فقط بواسطه دو عامل قابل درک و شناسایی است. عامل اول رشد فناوری به معنای تغییر یافتن روش‌های تولید است و عامل دوم تغییر در روابط اجتماعی تولید (Social Relations of Production) است که ثمره همان رشد فناوری می‌باشد. ساختار اجتماعی (Social Structure) در صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی (Socio-economic Formation) تحت تأثیر همین دو عامل تعیین می‌شود. حاصل آنکه ماتریالیسم مارکسیستی (Marxist Materialism) مبنای فلسفی الحاد و بی‌دینی (Atheism) است.

از دلالت‌های ماتریالیسم مارکسیستی این است که هر انقلاب و تحول اجتماعی قهراً و بر طبق قانونمندی‌های ماتریالیسم تاریخی نهایتاً صورت‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی را از هر وضعی به سمت صورت‌بندی کمونیستی هدایت می‌کند. یکی از دلالت‌های ماتریالیسم مارکسیستی این است که محافظه‌کاری و دین و خرافات حاصل ایده‌آلیسم است در حالی که ماتریالیسم نقش مثبتی در توسعه فلسفه و رشد علوم تجربی و پیشرفت اجتماعی ایفا می‌کند.

به قانونمندی‌های مبتنی بر اصالت ماده موجب می‌شود که تغییر در عینیت صرفاً در دست قدرتمندان اقتصادی و سیاسی و فرهنگی قرار گیرد. حاصل آنکه فلاسفه غیرالهی در چارچوب دستگاه فلسفی ماتریالیستی نوعاً اراده و عملکرد صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را توجیه می‌کنند و استثمار کارگران و نِگون‌بختی طبقات محروم جامعه را امری طبیعی و منطقی می‌دانند و بر این باورند که محرومیت زدایی صرفاً از طریق استقرار دولت رفاه در نظام سرمایه‌داری لیبرال امکان‌پذیر است.

مارکس که بزرگترین فیلسوف ماتریالیست بعد از انقلاب صنعتی است معتقد بود که هدف فلسفه به معنای واقعی کلمه تغییر دادن وضع موجود است اما وقتی به عمق کارهای او توجه می‌کنیم این نکته معلوم می‌شود که ادعای او نه تنها صادق نیست بلکه نظریات فلسفی مارکس با نظریات دیگر فلاسفه غیرمارکسیستی غرب تفاوت مبنایی ندارد. هدف مارکس این بود که قوانین ماتریالیستی حاکم بر تحولات تاریخی را به کمک روش دیالکتیک ماتریالیستی کشف کند و سپس بر همان سیاق و منطبق با دلالت همان قوانین پیش برود. مارکس فیلسوفی ماتریالیست بود که جبر تاریخی^۱ را مبنای نظریه‌پردازی‌های خویش قرار داد. بنا بر آنچه گذشت می‌توان گفت که مبنای نظریات مارکس و لیبرالیست‌ها همان ماتریالیسم است اما در روبنا مظاهر متفاوتی دارند.

همه صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که واژگونی نظام سرمایه‌داری بزرگترین هدف مارکس بود زیرا که از منظر مارکس این واژگونی نقطه عطفی در فرآیند تحولات ماتریالیستی تاریخ به‌شمار می‌رود و نقش درجه اول را در استقرار نظام کمونیستی ایفا می‌کند. متأسفانه این صاحب‌نظران از این نکته غافل‌اند که بر طبق نظریه ماتریالیستی تاریخ که مارکس مبدع آن بود اساساً نیازی به انقلاب برای درهم شکستن نظام سرمایه‌داری نیست بلکه فرآیند واژگونی سرمایه‌داری و تحقق کمونیسم ضرورتاً و بر طبق جبر تاریخی روی خواهد داد. ناگفته نماند که مارکس معتقد بود که آگاهی طبقاتی^۲ کارگران از یک‌سو و زمینه‌سازی برای انقلاب‌های کارگری از سوی دیگر می‌تواند فرآیند تولد کمونیسم را تسریع کند!

مارکس مکتب خود را سوسیالیسم علمی^۳ می‌نامید زیرا می‌خواست تحقق کمونیسم را بر طبق قوانین ماتریالیستی به اثبات برساند. علوم تجربی در اروپا از نیمه اول قرن نوزدهم رشد چشمگیر خود را آغاز کرد و لذا همه فلاسفه غرب را تحت تأثیر قرار داد. دستگاه تحلیلی مارکس در فلسفه نیز به شدت مُلهم از پیشرفت علوم تجربی بود ضمن آنکه بحران‌های کارگری که ناشی از استثمار طبقه کارگر توسط سرمایه‌داران بود به‌همراه دستگاه فلسفی فوئرباخ در ماتریالیسم موجب شد که چارچوب نظریه‌پردازی‌های مارکس در اقتصاد و سیاست و مسائل اجتماعی و فرهنگی و

1. Historical Determinism
2. Class Consciousness
3. Scientific Socialism

تاریخی بسیار گسترده و منسجم و قوی شود. ریشه خطاهای مارکس در نظریه پردازی‌های خویش در همه زمین‌ها این بود که به شدت تحت تأثیر پیشرفت‌های علمی در علوم تجربی و علوم پایه قرار گرفت و به دنبال آموزه‌های علوم تجربی چنین پنداشت که انسان همچون کیسه‌ای از مواد شیمیایی است.

نکته جالب و در عین حال قابل تأمل این است که مارکس سرمایه‌داری را نظامی انقلابی و پیشرو می‌دانست. مارکس معتقد بود که نظام سرمایه‌داری نقش درجه اول انقلابی در طول تاریخ ایفا کرده است زیرا که این نظام به سبب احترام به سودجویی و تکاثر بی قید و شرط سرمایه ضرورتاً با تعالیم مسیحیت مخالف بود و لذا با نفی کردن دین و ارزش‌های الهی موجب شد که مفهوم تقدس و جایگاه اجتماعی آن در سبک زندگی سرمایه‌داری تضعیف و سرانجام حذف شود. کنار گذاشتن و نفی دین شرط لازم برای تحقق نظام کمونیستی ماتریالیستی بود که این مهم توسط نظام سرمایه‌داری به بهترین وجه به سرانجام رسید.

محور دیگر استدلال مارکس در انقلابی بودن نظام سرمایه‌داری این بود که ارزش اضافی^۱ بدون آنکه اراده سرمایه‌دار و یا خواست کارگر باشد بر طبق قانونمندی شیوه تولید سرمایه‌داری^۲ شکل می‌گرفت و تصاحب ارزش اضافی توسط سرمایه‌داران که همان استثمار^۳ کارگر توسط طبقه سرمایه‌دار است بدون آنکه قصد استثمار در کار باشد به تحقق می‌رسید. نتیجه‌گیری مارکس این بود که ارزش اضافی و استثمار در نظام سرمایه‌داری به صورت طبیعی زمینه نابودی خود این نظام را فراهم می‌سازد که شرط لازم برای استقرار کمونیسم است. بدین ترتیب مارکس نتیجه می‌گرفت که عملکرد نظام سرمایه‌داری زمینه نابودی خود آن نظام و استقرار نظام کمونیسم است.

نکته جالبی که در آموزه‌های مارکس وجود دارد اما از دیدگاه فلاسفه غرب نوعاً مغفول مانده این است که خلق ارزش اضافی و شکل‌گیری استثمار در نظام سرمایه‌داری به صورت کاملاً پنهانی روی می‌دهد به نحوی که نه کارگر می‌داند که در فرآیند تولید استثمار می‌شود و نه سرمایه‌دار متوجه این نکته است که با تصاحب ارزش اضافی در واقع کارگران را استثمار می‌کند. این نکته پیامدهای زیادی در نقد مبنای ماتریالیستی در علوم انسانی غربی دارد که بحث بیشتر در این خصوص خارج از حوصله این مقدمه است.

فلاسفه ماتریالیست اعم از کسانی که به منطق ارسطویی مجهزند و یا آنان که به منطق دیالکتیک ماتریالیستی معتقدند از نظریه پردازی و الگوسازی برای تغییر دادن وضع موجود ناتوانند. این فلاسفه در تحلیل فرآیند «از بودن به شدن»^۴ محکوم به شکست‌اند زیرا که هدف از «شدن» در فلسفه‌های مبتنی بر ماتریالیسم تعریف‌شدنی نیست. کیفیت «شدن» در رویکرد ماتریالیستی در ذات «بودن» نهفته است. «شدن» قابلیت ایجاد ندارد بلکه صرفاً تولدی است که به اجبار

1. Surplus Value

2. Capitalist Mode of Production

3. Exploitation

4. From Being into Becoming

از درون «بودن» حاصل می‌شود. این دیدگاه باطل را در اندیشه‌های هگل از فلاسفه معروف آلمان و صاحب منطق دیالکتیک ایده‌آلیستی^۱ و بنیانگذار نظریه «بودن و شدن» به خوبی می‌توان دید.^۲ ناگفته نماند که هگل هیچگاه سخنی از الحاد مطرح نکرد اما خدایی که او تعریف می‌کرد فاقد ویژگی «رب العالمین»^۳ بود و لذا نمی‌توانست «شدن» را خلق کند. نگارنده بر این عقیده است که همین نکته موجب شد که هدف از «شدن» در دستگاه فلسفی هگل و هگلی‌ها و سپس مارکس و مارکسیست‌ها علی‌رغم کوشش آنان تعریف‌ناپذیر شود.

فقط در دیدگاه الهی که صورت کامل و تحریف نشده آن را می‌توان در مکتب اسلام دید فلاسفه قادرند که فلسفه تغییر و از بودن به شدن را به درستی تعبیر کنند. هدف در فرآیند «بودن به شدن» این است که «قرب الی الله» یا نزدیکی به خداوند سبحان حاصل شود. سازوکار حرکت در مسیر تقرب به روشنی در قرآن مجید و سنت و گفتار و افعال ائمه هدی معصومین علیهم‌صلوات الله بیان شده است اما درک آن مقدمتاً مستلزم داشتن تقوی و ایمان به غیب^۴ است. هیچ‌یک از این مفاهیم در فلسفه غرب چه در رویکرد ایده‌آلیستی و چه در رویکرد ماتریالیستی جایگاهی ندارد.

قبلاً گفته شد که در نظام سرمایه‌داری لیبرال دو رکن لیبرالیسم و ماتریالیسم لازم و ملزوم یکدیگرند. همین ویژگی سبب شده است که قلمرو لیبرالیسم بسیار گسترده شود به نحوی که امروزه در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی حضور فعال دارد. لیبرالیسم اقتصادی در چارچوب بازارهای آزاد و رقابتی و عدم دخالت دولت در قوانین طبیعی حاکم بر بازارهای آزاد تعریف شده است. لیبرالیسم سیاسی نخست در آزادی‌های فردی مانند آزادی بیان و آزادی اجتماعات و استقلال قوه قضائیه ظاهر شد و سپس به پارلمان‌گرایی و حکومت‌های مبتنی بر قانون اساسی توسعه یافت و در قرن بیستم توانست قلمرو خود را توسعه داده و حقوق مدنی از جمله دسترسی به آموزش را نیز شامل شود.

اندیشمندان در کشورهای سلطه‌پذیر بدون آنکه درک صحیحی از لیبرالیسم سیاسی و دموکراسی داشته باشند از معتقدان و دلباختگان آن شده‌اند. ظهور لیبرالیسم در حوزه فرهنگ ثمرات مصیبت‌باری داشته است. رهایی از دین و ارزش‌های الهی از یک‌سو و آزادی از قید و بندهای اخلاقی در روابط اجتماعی و مخصوصاً کنار گذاشتن تقدس نهاد خانواده و موجه نشان دادن انحرافات جنسی از سوی دیگر را می‌توان از جلوه‌های لیبرالیسم فرهنگی دانست. در ادامه به لیبرالیسم سیاسی نمی‌پردازیم زیرا که گستردگی و عمق آن فرصت دیگری را می‌طلبد اما به لیبرالیسم اقتصادی و فرهنگی به اجمال اشاره می‌کنیم.

1. Dialectical Idealism

۲- دکتر علی شریعتی از فعالان سیاسی- مذهبی در اواخر رژیم پهلوی که در رشته جامعه‌شناسی در فرانسه تحصیل کرده بود از ایده‌های هگل در مباحث «بودن و شدن» در برخی تحلیل‌های خود استفاده کرده است.

۳- بر این عقیده‌ام که یکی از معانی «رب» در عوالم شهود و غیب می‌تواند خلق کردن «شدن‌ها» باشد. والله اعلم بالصواب.

۴- «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». آیات ۲ و ۳ از سوره مبارکه بقره

۷- لیبرالیسم اقتصادی

در مباحث قبلی دیدیم که کنترل شدید دولت‌ها بر تجارت خارجی در قرن‌های هفدهم و هجدهم میلادی به‌منظور حداکثر کردن صادرات و به‌حداقل رساندن واردات موجب شد که طبقه جدید تروتمندان شهرنشین یا بورژوازی که عمدتاً تاجر بودند منافع خود را با منافع طبقه حاکم در تعارض ببینند. طبقه بورژوازی با استفاده از شعارهای «لسه‌فر»^۱ و «لسه‌پاسه»^۲ یا «بگذار بشود» و «بگذار برود» از آزادی تجارت خارجی حمایت کرد. مخالفت با دخالت دولت در تجارت داخلی و خارجی برای نخستین بار در اواخر دوره ۲۵۰ ساله مکتب مرکانتیلیسم^۳ مطرح شد اما به زودی در چارچوب لیبرالیسم به انسجام منطقی رسید و مبنای نظریه‌پردازی در اقتصاد لیبرال شد. پیام اصلی لیبرالیسم اقتصادی این بود که دخالت دولت در امور اقتصادی نه‌تنها غیرضروری است که زیانبار نیز هست.

الف- نقش آدام اسمیت در تثبیت لیبرالیسم اقتصادی

آدام اسمیت^۴ اسکاتلندی را پدر لیبرالیسم اقتصادی می‌گویند.^۵ لیبرالیسم اقتصادی را به سرمایه‌داری لیبرال نیز می‌شناسند. هیچ فیلسوفی را قبل از اسمیت نمی‌توان نام برد که به زیبایی و جامعیت او توانسته باشد برای لیبرالیسم اقتصادی نظریه‌پردازی کند. کتاب او تحت عنوان تحقیقی در باب ماهیت و ثروت ملل^۶ که در سال ۱۷۷۶ منتشر شد تأثیر انکارناپذیری بر سیر تفکرات اقتصادی بعد از وی داشت. آدام اسمیت در این کتاب به بهترین شیوه توانسته است عملکرد بازار آزاد و رقابتی و عدم مداخله دولت را توجیه اقتصادی کند و شایسته‌ترین خدمت را به طبقه بورژوازی انجام دهد. آدام اسمیت به خوبی در همان مسیر توماس هابس و جان لاک گام برداشت اما توانست لیبرالیسم اقتصادی را به عرصه جدیدی وارد کند که توجیه فلسفی مناسبی داشته باشد. لیبرالیسم اقتصادی بعد از آدام اسمیت هیچگاه با بحران نظریه‌پردازی مواجه نشد و با انعطاف‌پذیری و قابلیت تطبیق با واقعیات عینی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد هرچند که بحران‌های ذاتی این نظام فزاینده شده است.

1. *Laissez Faire*

2. *Laissez Passé*

۳- Mercantilism- مکتب اصحاب تجارت- صاحب‌نظران این مکتب اقتصاددان نبودند بلکه از سیاستمداران و دولتمردانی بشمار می‌رفتند که قدرت دولت را در خزائن بزرگ طلا و نقره می‌دیدند. صادراتِ حداکثری و وارداتِ حداقلی راهبرد حکومت‌ها بود. مکتب مرکانتیلیسم بعد از کشف قاره آمریکا در حدود سال‌های ۱۵۰۰ میلادی و آغاز فرآیند چپاول ذخایر طلای بومیان قاره جدید توسط اروپائیان شکل گرفت.

4. Adam Smith (1723-1790)

۵- اینجانب چنین دیدگاهی را تأیید نمی‌کنم اما اقامه دلیل در حوصله این مقدمه نیست.

6. *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*

اسمیت به شدت تحت تأثیر دیوید هیوم^۱ فیلسوف بزرگ اسکاتلندی قرار داشت. قصد ندارم وارد جزئیات این ماجرا شوم که خود مفصل است و فرصت دیگری را طلب می‌کند. به همین قدر اکتفا می‌کنم که هیوم مشوق اسمیت در اتمام کتاب *ثروت ملل* بود که نگارش آن حدود ۹ تا ۱۰ سال زمان برد. هیوم را می‌توان فیلسوف و تاریخدان و اقتصاددانی معرفی کرد که به تجربه‌گرایی فلسفی^۲ خدمات ارزنده‌ای کرده است. هیوم در همان مسیری گام برداشت که فرانسیس بیکن^۳ و توماس هابس و جان لاک آن را هموار کرده بودند.^۴ هیوم در یکی از معروف‌ترین آثار فلسفی خود تحت عنوان *مقاله‌ای در باره ماهیت انسان*^۵ که در سال ۱۷۳۹-۴۰ نوشته شد صراحتاً بیان می‌کند که همه معارف انسانی فقط از تجربه حاصل شده است. دیوید هیوم اعتقادات دینی نداشت که منطقاً با دیدگاه‌های او در تجربه‌گرایی فلسفی همسو بود.

در پاسخ به این سؤال که آیا اسمیت بی‌دین بود دلایل کافی در دست نیست. در آثار اسمیت گزاره‌ای که مؤید الحاد او باشد دیده نشده است اما برخی اسمیت شناسان معتقدند که نامبرده در جایی از مکتوباتش از «سازنده یا طراح جهان هستی» سخن گفته است. اینجانب در باب صحت این نکته تحقیق نکرده‌ام اما به پژوهشگران توصیه می‌کنم که پاسخ به این سؤال را در پرتو روابط بین لیبرالیسم و تجربه‌گرایی فلسفی و عدم اعتقاد به ماورای جهان هستی که لازمه بی‌دینی است بررسی کنند و صرفاً به یکی دو مورد از چنین نقل‌قول‌ها اکتفا نکنند.

اسمیت برای نخستین بار توانست آزادی در انتخاب و عمل را به مثابه یکی از پایه‌های لیبرالیسم با ماتریالیسم پیامیزد و آن را مبنای نظریات اقتصادی در لیبرالیسم اقتصادی قرار دهد. همین دستاورد اسمیت موجب شد که نظریات اقتصادی او تاکنون پابرجا بماند و زمینه‌ساز طیف گسترده‌ای از نظریات اقتصادی شود. اسمیت بازار آزاد را به بازاری تعریف می‌کند که سازوکارهای عرضه و تقاضا و قیمت و نیز رقابت فعالان اقتصادی کاملاً از مداخلات و تنظیم‌گری‌های دولتی آزاد باشد. اسمیت نتیجه می‌گیرد که اگر فعالان اقتصادی بتوانند در بازارهای آزاد عمل کنند آنگاه دنبال کردن منافع شخصی مادی^۶ و نه نوع‌دوستی^۷ موجب خواهد شد که با انگیزه سود در تولید کالا و خدمات بتوان ثروت جامعه را به

1. David Hume (1711-1776)

2. Philosophical Empiricism

3. Francis Bacon (1561-1626)

۴- دیوید هیوم از برخی دیدگاه‌های فلسفی ابو حامد محمد بن غزالی معروف به امام محمد غزالی (۱۱۱۱-۱۰۵۸ میلادی) که از فیلسوفان دوره سلجوقیان بود استفاده کرده و آنها را در نظریه‌پردازی‌های خویش ظاهر کرده است. ناگفته نماند که رنه دکارت (Rene Descartes, 1596-1650) فیلسوف و ریاضیدان معروف فرانسوی نیز تحت تأثیر نظریات غزالی قرار داشت که حدود ۵۰۰ سال قبل از دکارت می‌زیست.

5. *A Treatise of Human Nature*

6. Material Self-interest

7. Altruism

حداکثر رساند. اسمیت معتقد بود که گویی دستی نامرئی^۱ وجود دارد که نتیجه کوشش فعالان اقتصادی برای حداکثر کردن سودشان را به سعادت‌مندی و بهبود وضع مادی جامعه تبدیل می‌کند.

قبل از اسمیت نیز فیلسوفان لیبرال بر آزادی تجارت خارجی تأکید داشتند اما نوآوری اسمیت این بود که نشان داد آزادی تجارت می‌تواند تولید را تخصصی‌تر کند که همین امر موجب افزایش ثروت جامعه خواهد شد. اسمیت نتیجه می‌گرفت که نه تنها قلمرو دخالت دولت نباید بیش از دفاع از کشور و انجام کارهای عام‌المنفعه و امور قضا و نظایر آن باشد بلکه هزینه‌های مربوط را باید فقط از طریق اخذ مالیات تأمین کرد. ملاحظه می‌شود که سیاستگذاری عمومی در بازارهای آزاد به روایت اسمیت بر مبنای حقوق طبیعی توجیه می‌شد که جان لاک و دیوید هیوم به خوبی آن را مطرح کرده بودند.

ب- لیبرالیسم اقتصادی بعد از اسمیت

حدود نیم قرن بعد از اسمیت شاهد این حقیقت هستیم که در دستگاه تحلیلی فوق‌الذکر تغییراتی ایجاد شد. فرصت کافی در این مقدمه نیست که به دلایل این تغییر پردازم اما به اجمال اشاره می‌کنم که بعد از اسمیت اقتصاددانان مکتب لیبرالیسم کلاسیک ترجیح می‌دادند که مطلوبیت^۲ را مبنای سیاستگذاری عمومی قرار دهند که در واقع انحرافی از حقوق طبیعی جان لاک بود.^۳ مطلوبیت که بر شادی^۴ فرد تأکید دارد مبنای ارزش اخلاقی لیبرالیسم^۵ قرار گرفت و توجیه‌کننده اقتصاد لسه‌فر شد.

بعد از آدام اسمیت نشریه اکونومیست^۶ را به لحاظ تاریخی می‌توان نخستین حامی سرسخت اقتصاد لسه‌فر نامید. این نشریه که در سال ۱۸۴۳ توسط اقتصاددان لیبرال اسکاتلندی به نام جیمز ویلسون^۷ در لندن تأسیس شد تا به امروز به‌طور منظم منتشر می‌شود. ویلسون به مدت ۱۶ سال سردبیری این نشریه برعهده داشت. نامبرده که تاجر معروفی بود و با تأسیس بانک در هند و استرالیا و چین توانست به ثروت کلانی دست یابد بر این عقیده بود که فقرا مسئول فقر خویش‌اند و نیازی به حمایت دولت از آنان نیست. ویلسون به شدت با مقررات مربوط به تعیین سقف ۱۰ ساعت کار روزانه کارگران در کارخانه‌ها مخالفت می‌کرد و آن را به زیان خود کارگران می‌دانست. نامبرده در مقاله‌ای که در سال ۱۸۴۷

1. Invisible Hand
2. Utility

۳- فرصت پرداختن به نکته نیز در اینجا فراهم نیست.

4. Happiness
5. Ethical Value of Liberalism
6. *The Economist*
7. James Wilson (1805-1860)

نوشت خواستار لغو این محدودیت شد. ناگفته نماند که مارکس مقاله ولسون را در مجلد اول کتاب سرمایه نقد کرده است.^۱

موضع‌گیری افراطی ولسون در دفاع از اقتصاد لسه‌فر به حدی بود که حتی حمایت‌های دولتی برای آموزش و بهداشت و کارهای عام‌المنفعه مانند تأمین آب و جاده‌سازی و نظایر آن را نیز به نفع جامعه نمی‌دانست و بر این باور بود که بخش خصوصی باید مدیریت این امور را نیز بدست بگیرد. می‌توان گفت که نشریه اکونومیست بلندگوی لیبرالیسم افراطی بود. ملاحظه می‌شود که دیدگاه ولسون در خصوص لیبرالیسم که حدود ۷۰ سال بعد از اسمیت مطرح شد اساساً تفاوت‌های زیادی با دیدگاه‌های اسمیت داشت.

ج- کینز و دخالت‌های اقتصادی دولت در فضای بازارهای آزاد و رقابتی

تغییر دیدگاه اقتصاددانان در باره لیبرالیسم اقتصادی به شرحی که گذشت همچنان ادامه یافت. حدود ۱۶۰ سال بعد از اسمیت و ۹۳ سال بعد از ولسون ظهور کینز و انقلاب کینزی در اقتصاد را شاهدیم. کینز رسماً خود را لیبرال می‌نامید و قبل از پیوستن به حزب کارگر در حزب لیبرال عضویت داشت. دیدگاه او در باره دخالت دولت در امور اقتصادی به‌طور اساسی با دیدگاه‌های آدام اسمیت و ولسون متفاوت است. کینز پایه‌گذار مکتب مداخله دولت در اقتصاد است و در عین حال از بازارهای آزاد و رقابتی در چارچوب لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم فرهنگی حمایت می‌کرد. کینز تنها راهکار مدیریت بحران در نظام سرمایه‌داری لیبرال را حضور فعال دولت در زمینه‌های سرمایه‌گذاری و مصرف در سطح کلان می‌دانست.

کینز و کینزیسم نمونه بارزی از تغییر رویکرد اقتصاددانان در باب آزادی از یک‌سو و مداخلات اقتصادی دولت از سوی دیگر است. اگر آدام اسمیت دخالت دولت در امور اقتصادی را به جز در موارد خاص عامل ایجاد بحران در اقتصاد لیبرال می‌دانست کینز بر این باور بود که نظام سرمایه‌داری لیبرال بدون دخالت‌های گسترده دولت در اقتصاد چنان بحران‌زا می‌شود که ناپود خواهد شد. می‌توان نتیجه گرفت که لیبرالیسم اقتصادی تغییرات جدی در عملکرد خود نشان داده است اما آنچه در مسیر این تغییرات همواره ثابت باقی مانده اعتقاد به ماتریالیسم و پذیرش بی‌دینی و نفی خدا و کنار گذاشتن ارزش‌های الهی و اخلاقی است. ناگفته نماند که کینز بی‌دین و ملحد بود و عدم پابندی خود به ارزش‌های الهی و اخلاقی را صراحتاً بیان کرده است. در بخش نهم به این مسأله اشاره خواهیم کرد.

۸- لیبرالیسم فرهنگی: الحاد و مبارزه با ارزش‌های الهی و اخلاقی

1. *Capital*, vol. 1, p. 338, London: Penguin Paperback, 1976

در مباحث قبلی گفته شد که ظهور لیبرالیسم در حوزه فرهنگ نتایج فاجعه آمیزی به همراه داشته است. رهایی از دین و ارزش‌های الهی و آزادی از قید و بندهای اخلاقی در روابط اجتماعی و مخصوصاً کنار گذاشتن تقدس نهاد خانواده و موجه نشان دادن انحرافات جنسی را می‌توان از مهمترین جلوه‌های لیبرالیسم فرهنگی دانست. امروزه فلاسفه بزرگ غرب صراحتاً اعلام می‌کنند که دین ندارند و آن را مایه مباهات می‌دانند.^۱ ازدواج‌های نامتعارف از جمله ازدواج‌های باز^۲ و ازدواج‌های غیر رسمی یا ثبت نشده^۳ حتی بین جنسیت‌های یکسان و نهایتاً رادیکالیسم جنسی^۴ از اوایل قرن بیستم در انگلستان شکل گرفت و به آرامی به سایر کشورهای غربی توسعه یافت و هم‌اکنون در آستانه ورود به کشورهای سلطه‌پذیر است.

در فرآیند حمایت از لیبرالیسم فرهنگی کار بدانجا رسید که تونی بلر^۵ نخست وزیر اسبق بریتانیا موفق شد در سال ۲۰۰۴ میلادی ازدواج‌های نامتعارف را به رسمیت بشناسد و آنها را به لحاظ حقوقی از جمله قوانین وراثت و بیمه بازنشستگی در ردیف ازدواج‌های متعارف قرار بدهد. از دیگر خدمات تونی بلر به لیبرالیسم فرهنگی این بود که صورت‌های مختلف رادیکالیسم جنسی را نیز قانونی کرد.

چنانکه قبلاً اشاره شد ظهور لیبرالیسم در حوزه فرهنگ با نفی ارزش‌های الهی و مخالفت با ادیان الهی در نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شد. از آن زمان به بعد واژه‌های «آزادی فرهنگی» و «مدرنیته» به تدریج در یک معنا بکار رفت. واژه مدرنیته در بسیاری موارد زیباتر و فریبنده‌تر از واژه آزادی است. اگر الحاد و نفی دین و ارزش‌های الهی مصداقی از لیبرالیسم فرهنگی باشد آنگاه چه بسا افرادی که تمایلات و تعلقات قلبی به آموزه‌های دینی دارند لیبرالیسم را چندان نپسندند. صاحب‌نظران غربی که در طراحی راهبردهای نفوذ برای تغییر دادن اندیشه‌ها و ارزش‌ها و سبک زندگی نظریه‌پردازی می‌کنند و به تعبیر حضرت امام رحمت‌الله علیه همان «شیاطین تعلیم دیده» اند دست بکار شدند و با جعل واژه مدرنیته این مشکل را برطرف کردند.

شیاطین تعلیم دیده غربی با بکارگیری واژه مدرنیته به منظور منحرف کردن طرز فکر و شخصیت فردی و رفتارهای اجتماعی در کشورهای مختلف به‌ویژه کشورهای مسلمان بذر الحاد را کاشتند و به امید برداشت روزشماری کردند که متأسفانه تا حدی نیز موفق بوده‌اند. امروزه بسیاری از تحصیلکرده‌ها و مدرسان دانشگاهی و اصحاب رسانه و مدیران سیاسی و اقتصادی در کشور ما بدون آنکه منشأ مدرنیته را به درستی بشناسند نسبت به این واژه جعلی و مبهم اما فریبنده

۱- اینجانب چنین می‌پندارم که منشأ چنین موضع‌گیری فلاسفه غرب این است که غرب سلطه‌جو با این تدابیر و پرورش چنین فلاسفه مزدور می‌کوشد حرکت‌های انقلابی در کشورهای سلطه‌جو و سلطه‌پذیر را در نطفه خفه کند. این حقایق را در کتابی که ان‌شاءالله در آینده نزدیک توسط دانشگاه امام صادق علیه‌السلام منتشر خواهد شد به‌رشته تحریر درآورده‌ام.

2. Open Marriage
3. Partnership Marriage
4. Sexual Radicalism or LGBT (Lesbian-Gay-Bisexual-Transsexual)
5. Anthony Charles Lynton Blair (1953-...)

دیدگاه مثبتی دارند. به نظر می‌رسد جریانی در حوزه علمیه قم نیز در حال شکل‌گیری است که ناآگاهانه نه تنها در صدد ترویج ایده مدرنیته است بلکه آن را مترادف رشد و پیشرفت و تعالی جامعه می‌داند.^۱

۹- الحاد و لیبرالیسم: نمونه‌هایی از فلاسفه و اقتصاددانان ملحد

در مباحث گذشته دیدیم که پذیرش ماتریالیسم منطقی نفی خدا و ارزش‌های الهی را به دنبال دارد که از ارکان لیبرالیسم محسوب می‌شود. اکنون به چند تن از فلاسفه و اقتصاددانان بزرگ لیبرال اشاره می‌کنیم که ملحد بودند.

الف- فردریش نیچه: بزرگترین فیلسوف لیبرالیسم

مطالعه لیبرالیسم و مدرنیته بدون ذکر از فردریش نیچه^۲ (۱۸۴۴-۱۹۰۰) کاملاً ناقص است و حتی می‌تواند گمراه کننده باشد. نیچه از فلاسفه معروف آلمان در قرن نوزدهم بود که از زبان‌شناسان و ادیبان و منتقدین فرهنگی نیز محسوب می‌شود. فلاسفه معاصر بر این نکته اتفاق نظر دارند که آموزه‌های نیچه بیشترین تأثیر را بر فلاسفه بعد از خود داشته است.

۱- در ۲۶ آذرماه ۱۳۹۹ همایشی تحت عنوان «حوزه در عصر مدرنیته» به همت مؤسسه فقاقت و تمدن سازی اسلامی در قم برگزار شد. اینجانب به صورت مجازی در این همایش حضور یافته و نکاتی در باب منشأ و نقد مدرنیته و ارتباط آن با لیبرالیسم و الحاد به‌ویژه در اندیشه‌های فردریش نیچه (Friedrich Nietzsche, 1844-1900) فیلسوف معروف و ملحد آلمانی مطرح کردم. به نظر رسید که برخی سخنرانان فقط به تعابیر سطحی از مدرنیته اکتفا می‌کردند و ناآگاهانه آن را می‌ستودند.

۲- Friedrich Wilhelm Nietzsche (1844-1900) - فردریش ویلهلم نیچه - نیچه قبل از آنکه به فلسفه روی آورد زبان‌شناس تاریخی و تطبیقی (Philologist) بود و در سال ۱۸۶۹ در سن ۲۴ سالگی توانست کرسی استادی این رشته را در دانشگاه بازل (Basel) در سوئیس بدست آورد. او در سال ۱۸۷۹ به دلیل بیماری از سمت استادی کناره‌گیری کرد و تا پایان عمر بیمار بود. نیچه در خلال یک دهه بعد از کناره‌گیری از دانشگاه موفق شد بدنه اصلی کارهای علمی خود را بنویسد. نامبرده در سال ۱۸۸۹ و در سن ۴۵ سالگی توانایی فکری خود را کاملاً از دست داد و الباقی عمر خود را تحت پرستاری مادر و سپس خواهرش بسر برد و در ۵۵ سالگی درگذشت. بسیاری نیچه را از پیروان فلسفه نیهلیسم یا به تلفظ انگلیسی نای‌هلیزم (Nihilism) می‌دانند. نیهلیسم یا پوچ‌گرایی محض واژه فلسفی مبهمی است که تعریف واحدی ندارد. فصل مشترک اکثر تعاریف این است که در نیهلیسم چیزی به نام اخلاقیات (Morality) وجود ندارد و لذا هیچ‌یک از رفتارهای انسانی را نمی‌توان با معیار اخلاقی خوب یا بد دانست و به رفتار دیگر او ترجیح داد. نیهلیسم معتقد است که معرفت و علم دست نیافتی است و حیات و جهان نه معنایی دارد و نه هدفی.

نیهلیسم را به نیهلیسم اخلاقی و نیهلیسم سیاسی و نیهلیسم اقتصادی و انواع دیگر تقسیم می‌کنند. نیچه معتقد بود که نیهلیسم از ویژگی‌های برجسته و غیر قابل‌انگار مدرنیته است. از دیدگاه نامبرده خدا در دنیای مدرن نمی‌تواند مبنای اخلاقیات باشد زیرا که مسیحیت نیز در مدرنیسم به پوچ‌گرایی رسیده و در خود متلاشی خواهد شد. خلاصه آنکه نیچه در یادداشت‌های خود تعابیر مختلفی از نیهلیسم دارد اما همگی آنها در حول نقد مسیحیت خلاصه می‌شود. فلاسفه مدرنیسم و پسا مدرنیسم کوشیده‌اند هر یک برداشت خود را از نیهلیسم به روایت نیچه بیان کنند که از آن می‌گذریم.

ما بر این عقیده‌ایم که نیهلیسم غایت و کمال لیبرالیسم است. چنانکه در متن این مقاله توضیح داده‌ایم لیبرالیسم با نفی اخلاقیات و ارزش‌های الهی از یک سو و پذیرش آزادی مطلق در عملکرد انسان در حوزه اقتصاد برای تأمین منافع شخصی زمینه‌ساز نیهلیسم است. نظام سرمایه‌داری که تبلور لیبرالیسم اقتصادی است از ویژگی نیهلیستی برخوردار است زیرا که در این نظام اساساً قضاوت‌های ارزشی نمی‌تواند وجود داشته باشد. نظام سرمایه‌داری برای بقای خود نیازمند به رشد دائمی است. توقف رشد سرمایه سقوط سرمایه را بدنبال دارد. نظام سرمایه‌داری بقای خود را نسبت به بقای انسان‌ها ارجح می‌داند از این رو تخریب محیط زیست و جنگ‌ها و تولید سلاح‌های کشتار جمعی و جز اینها همگی در نظام سرمایه‌داری نه تنها مجاز که در شرایط مقتضی واجب نیز هست. با توجه به آنچه گفته شد و بر خلاف نظر اکثر فلاسفه غرب نیچه را بزرگترین فیلسوف لیبرالیسم می‌دانیم.

برای تبیین جایگاه نیچه در لیبرالیسم و مدرنیته نخست باید اجمالاً به تعریف عصر روشنگری^۱ پردازیم. عصر روشنگری یا عصر عقلانیت^۲ به نهضت‌های فکری و فلسفی گفته می‌شود که در خلال قرن‌های هفدهم و هجدهم در اروپا شکل گرفت و ثمره آن عمدتاً در لیبرالیسم و دولت‌های پارلمانی و جدایی سیاست از کلیسا ظاهر شد. برخی معتقدند که اندیشه‌های فلسفی دکارت^۳ به ویژه جمله معروف او «من فکر می‌کنم پس هستم»^۴ سرآغاز عصر روشنگری است. برخی دیگر می‌گویند انتشار کتاب نیوتن تحت عنوان *اصول ریاضیات*^۵ در سال ۱۶۸۷ که اوج انقلاب علمی^۶ بود عصر روشنگری را رقم زد. صاحب‌نظران فرانسوی بر این باورند که اعدام لویی چهاردهم در سال ۱۷۱۵ تا وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ را باید شروع عصر روشنگری دانست. اینجانب با چنین تعبیر و دیدگاه‌ها در خصوص عصر روشنگری اساساً موافق نیستم اما فرصت بحث در باره این نکته را ندارم. حاصل آنکه فلاسفه و تاریخ‌نویسان معمولاً عصر روشنگری در اروپا را با معیارهای آزادی فردی به ویژه در انتخاب دین یا بی‌دینی و مبارزه با رژیم‌های پادشاهی مطلقه و تضعیف قدرت کلیسا تعریف می‌کنند.

نیچه در تحلیل‌های فلسفی خویش عبارت معروفی دارد که متأسفانه جایگاه آن در تحلیل‌های لیبرالیسم تا حدی مغفول مانده است. نیچه چنین می‌گوید: «خدا مرده است. خدا مرده باقی خواهد ماند. و ما او را کشتیم. ... مقدس‌ترین و قوی‌ترین چیزی که جهان تاکنون داشته در زیر خنجرهای ما آنقدر خون داد که مرد.»^۷ منظور نیچه این بود که مسأله‌ای به نام دین و خدا و ارزش‌های الهی اساساً منتفی شده است. نیچه این مطالب را در کتابی تحت عنوان *چنین گفت زرتشت*: کتابی برای همه و هیچکس^۸ بیان کرده است که در سال ۱۸۸۳ به زبان آلمانی منتشر شد. صورت کامل شده این کتاب تحت عنوان *فراسوی خوبی و بدی*^۹ در سال ۱۸۸۶ منتشر شد که دیدگاه‌های الحادی نیچه را به خوبی نشان می‌دهد. از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که نیچه در مقام بزرگ‌ترین فیلسوف لیبرال در قرن نوزدهم و پایه‌گذار مدرنیسم و مدرنیته که تقریباً همه فلاسفه بعد از او در قرن بیستم به نحوی از نظریات فلسفی اش بهره‌مند شدند عمدتاً دین

1. The Enlightenment

2. The Age of Reason

3. Rene Descartes (1596-1650)

4. I think, therefore I am. Or *Cogito, ergo sum*

5. *Principia Mathematica*

6. Scientific Revolution

7. "God is dead. God remains dead. And we have killed him. ...What was holiest and mightiest of all that the world has yet owned has bled to death under our knives."

۸- *Thus Spoke Zarathustra: A Book for All and None* - خاطر نشان می‌شود که منظور نیچه از بکارگیری واژه زرتشت در عنوان این کتاب

بیان آموزه‌های زرتشت پیامبر ایرانی نیست. نیچه در این کتاب داستانی و ادبی می‌خواست دیدگاه‌های فلسفی خود را از زبان فردی مجازی به نام زرتشت بازگو کند. شرح حال نویسان نیچه معتقدند که وی نام چهره اصلی کتاب خود را از نام پیامبر ایرانی گرفته است زیرا که رفتارهای مشابه‌ای با زرتشت پیامبر دارد. زرتشت پیامبر در کوه سیلان برگزیده شد و برای ابلاغ رسالت خود از آن کوه پایین آمد و چند نوبت به همان کوه بازگشت. زرتشتی که نیچه از او سخن می‌گوید نیز سال‌ها در کوهی در اروپا می‌زیست و راجع به جهان فکر می‌کرد و در چند نوبت از کوه به پایین آمد و بعد از تعالیمی چند به کوه بازگشت!

9. *Beyond Good and Evil*

و آموزه‌های دینی و ارزش‌های الهی را هدف قرار داد و الحاد را محور اصلی لیبرالیسم نامید و نفی خدا و دین را شرط لازم برای ورود به دنیای مدرن دانست. حاصل آنکه نیچه توانست بین لیبرالیسم و الحاد و مدرنیته پیوند مستحکم فلسفی برقرار کند که تا به امروز ادامه دارد.

چنانکه قبلاً گفته شد فلاسفه غرب سلطه‌جو با استفاده از عنوان زیبا و فریبنده مدرنیته توانستند در فرهنگ و نظام ارزشی کشورهای سلطه‌پذیر نفوذ کرده و زمینه را نه تنها برای لیبرالیسم بلکه برای محور اصلی آن که همانا الحاد باشد فراهم کنند. اندیشمندان جوان و انقلابی کشور ما باید بر این حقایق واقف شوند و در مقابله با این فلاسفه فریبکار به پا خیزند و راهکارهای مقابله با آن را به دقت بررسی کرده و اجرایی کنند.

ب- برتراند راسل و جان استوارت میل

برتراند راسل^۱ که از معروف‌ترین فلاسفه و ریاضی‌دانان و منتقدان اجتماعی و فعالان سیاسی انگلستان در قرن بیستم محسوب می‌شود در سال ۱۸۷۲ در یکی از اشرافی‌ترین خانواده‌های انگلستان که در گذشته از زمین‌داران بزرگ بودند بدنیا آمد و در سال ۱۹۷۰ در سن ۹۸ سالگی به بیماری آنفلونزا درگذشت. لرد جان راسل^۲ که به ارل راسل^۳ معروف است پدر بزرگ برتراند راسل بود و در دو نوبت یکبار در بازه زمانی ۱۸۵۲-۱۸۴۶ و بار دیگر در بازه ۱۸۶۶-۱۸۶۵ در دوران سلطنت ملکه ویکتوریا نخست‌وزیر بریتانیا شد. تاریخ‌نویسان معاصر انگلستان از پدر بزرگ برتراند راسل به نیکی یاد نمی‌کنند زیرا که در دوره اول نخست‌وزیری او قحطی بزرگی در ایرلند ایجاد شد که حدود یک‌چهارم مردم ایرلند را از بین برد.

نام پدر برتراند راسل نیز جان راسل و لقب او وایکانت آمبرلی^۴ بود که در سال ۱۸۷۶ در سن ۳۴ سالگی درگذشت در حالی که برتراند راسل ۴ ساله بود. پدر برتراند راسل برای تحصیلات دانشگاهی به کالج ترینیتی دانشگاه آکسفورد رفت اما علاقه‌ای به تحصیل نداشت و بدون آنکه مدرک تحصیلی اخذ کند دانشگاه را ترک کرد و به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و نماینده مجلس شد. جان استوارت میل^۵ (۱۸۰۶-۱۸۷۳) که فیلسوف و منطق‌دانی بزرگ و اقتصاددانی مشهور و از دولتمردان انگلیسی بود از دوستان نزدیک پدر برتراند راسل محسوب می‌شد. پدر برتراند راسل در ۲۱

1. Bertrand Russell (1872-1970)

2. Lord John Russell (1792-1878)

۳- 1st Earl Russell - ارل (Earl) معتبرترین لقبی است که به دولتمردان انگلستان داده می‌شود. به بزرگترین فرزند پسر شخصی که ملقب به ارل است اصطلاحاً وایکانت (Viscount) و به همسر او وایکانتس (Viscountess) می‌گویند. البته وایکانت لقبی است که ملکه یا پادشاه انگلستان به غیر از خانواده ارل نیز می‌تواند اعطا کند و به لحاظ اهمیت از لقب بارون (Baron) بالاتر است.

4. John Russell = Viscount Amberley (1842-1876)

۵- John Stuart Mill (1806-1873)

سالگی اعتقادات دینی خود را از دست داد و دئیست^۱ یا مُنکر وحی شد. جان راسل در خلال فعالیت‌های سیاسی خود همواره با روحانیون مسیحی مبارزه می‌کرد و از طرف روحانیون نیز به شدت تضعیف می‌شد.

جان راسل از جان استوارت میل تقاضا کرد که فرد مناسبی را به عنوان معلم سرخانه به او معرفی کند تا وظیفه تربیت فرزند او را عهده‌دار شود. برتراند راسل در آن زمان کودک و کوچکترین فرزند خانواده بود. جان استوارت میل فردی را به نام داگلاس اسپالدینگ^۲ به او معرفی کرد. نامبرده مطالعاتی در زیست‌شناسی داشت و به بررسی رفتار حیوانات با روش‌های علمی علاقمند بود. به‌زودی بین این معلم سرخانه و همسر جان راسل دلبستگی غیر اخلاقی ایجاد شد. جان راسل که از مآووع مطلع شده بود مسأله را با همسر خویش در میان نهاد و سپس تصمیم گرفت به داگلاس اجازه دهد با همسرش که در واقع مادر برتراند راسل بود رابطه جنسی برقرار کند^۳. نکته جالب این که برخی شرح حال نویسان معتقدند که تصمیم جان راسل با اصول لیبرالیسم و آزاد اندیشی کاملاً انطباق داشت و نسبت به سطح لیبرالیسم فرهنگی در آن زمان بسیار جلوتر و پیشرفته‌تر بود و لذا پدر برتراند راسل را از این حیث ستوده‌اند. سرانجام پدر برتراند راسل در ۳۴ سالگی به بیماری برونشیت درگذشت و داگلاس به زودی منزل جان راسل را ترک کرد و به مطالعه رفتار حیوانات ادامه داد و در سن ۳۶ سالگی به بیماری سل از دنیا رفت.

اکنون به نکته قابل تأملی در مورد پدر برتراند راسل اشاره می‌کنیم. بعد از آنکه برتراند متولد شد جان راسل از جان استوارت میل درخواست کرد که پدرخوانده بی‌دینی^۴ فرزندش شود و او نیز پذیرفت. جان استوارت میل را نابعه قرن نوزدهم می‌نامند. نامبرده از معتقدان سرسخت لیبرالیسم بود و در فلسفه و منطق و اقتصاد و تاریخ از صاحب‌نظران بزرگ به‌شمار می‌رفت و برخی او را بزرگترین فیلسوف قرن نوزدهم می‌دانند. جان استوارت میل همچون پدر برتراند راسل اعتقادات الهی نداشت و در سرگذشت‌نامه‌ای که از خویش نوشته و بعد از فوتش منتشر شد تصریح می‌کند که «از ابتدا بدون باورهای دینی بزرگ شده است»^۵ و اضافه می‌کند که پدرش نیز بی‌دین بود. جان استوارت میل یک‌سال بعد از

۱- Deist- دئیست به کسی گفته می‌شود که وحی (Revelation) را به عنوان یکی از منابع معرفت دینی انکار می‌کند و معتقد است که مشاهدات جهان عینی برای اثبات وجود حق تعالی کافی است. دئییزم (Deism) رشته‌ای از فلسفه دین است که در این باره بحث می‌کند.

2. Douglas Spalding (1841-1877)

۳- برای توضیحات بیشتر به دو کتاب زیر مراجعه شود:

Ray, Monk (1996), *Bertrand Russell: the Spirit of Solitude*, J. Cape.

Caroline Moorhead (1992), *Bertrand Russell: A Life*, Taylor & Francis.

۴- Secular Godfather- واژه Godfather به شخصی اطلاق می‌شود که تربیت کودکی را به درخواست والدین او در امور اعتقادی و ایمان به تعالیم مسیحیت عهده‌دار می‌شود و در عین حال می‌تواند به امور حقوقی آن کودک نیز رسیدگی کند. واژه Secular Godfather به کسی اطلاق می‌شود که موظف باشد کودک تحت نظر خود را بی‌دین تربیت کند.

۵. *Autobiography*, "Brought up from the first without any religious belief." Chapter 1, p. 41.

تولد برتراند راسل درگذشت و لذا موفق نشد وظیفه اصلی پدرخواندگی خود را نسبت به برتراند راسل انجام دهد. اما سرانجام آرزوی جان راسل به تحقق رسید زیرا که برتراند راسل در شرح حال خود می‌نویسد که در ۱۵ سالگی اعتقاداتش به مسیحیت سست شد و در ۱۷ سالگی اعتقاد به معاد را کنار گذاشت و در ۱۸ سالگی بعد از مطالعه زندگی‌نامه جان استوارت میل کاملاً بی‌دین شد.

عدم پایبندی برتراند راسل به ارزش‌های اخلاقی شرح مفصلی دارد که باید جداگانه به آن پرداخت. در اینجا فقط به یک نکته اشاره می‌کنیم. نخستین ازدواج راسل در سال ۱۸۹۴ و در سن ۲۲ سالگی بود. اختلاف خانوادگی او با همسرش از سال ۱۹۰۱ آغاز شد. نکته جالب این است که راسل در شرح حال خود چنین نوشته است که در حال دوچرخه سواری بود که ناگهان متوجه شد همسرش را دوست ندارد. راسل بعد از آنکه این حقیقت را با همسرش در میان گذاشت از سال ۱۹۱۱ به صورت غیر رسمی از یکدیگر جدا شدند و رابطه غیر اخلاقی راسل با لیدی آتولین مورل^۱ که یک سال از وی بزرگتر بود آغاز شد.

آتولین از خانواده‌ای اشرافی بود که در سال ۱۹۰۲ با فیلیپ مورل^۲ نماینده مجلس و سیاستمدار معروف حزب لیبرال که تحصیل کرده آکسفورد بود ازدواج کرد. نکته جالب اینکه ازدواج فیلیپ با آتولین به صورت ازدواج باز^۳ بود بدین معنی که هریک از زوجین حق داشتند با شخص ثالث روابط جنسی برقرار کنند. فیلیپ از روابط نامشروع با زن‌های متعدد صاحب چند فرزند شد که همه را آتولین بزرگ کرد. آتولین مورل با اینکه شوهر داشت چندین سال در رابطه نامشروع با برتراند راسل بود^۴ و همزمان با راجر فرای^۵ نقاش و منتقد هنری معروف انگلیسی نیز رابطه نامشروع برقرار کرده بود. راسل چهار بار ازدواج کرد که شرح حال رفتارهای غیر اخلاقی این فیلسوف بزرگ لیبرال در هریک از این ازدواج‌ها داستان غم‌انگیز خود را دارد که از آن می‌گذریم.

ج- جان مینارد کینز

1. Lady Ottoline Morrell (1873-1938)
2. Phillip Morrell (1870-1943)
3. Open Marriage

۴- برای اطلاعات بیشتر درباره روابط نامشروع برتراند راسل با اتولین مورل به کتاب زیر مراجعه شود.

- Mary Ann Caws and Sarah Bird Wright (1999), *Bloomsbury and France: Art and Friends*, New York: Oxford University Press.
5. Roger Elliot Fry (1866-1934)

جان مینارد کینز^۱ (۱۸۸۳-۱۹۴۶) را بزرگترین اقتصاددان قرن بیستم می‌دانند و نظریات اقتصادی او را انقلاب کینزی^۲ می‌نامند. کینز اقتصاددانی لیبرال بود که اصول اخلاقی را به شدت نفی می‌کرد و اساساً اعتقادی به دین و ارزش‌های الهی و حتی ارزش‌های انسانی و اخلاقی نداشت. کینز چنین می‌نویسد: «ما رفتارهای اخلاقی عامه‌پسند و رسومات و تعقل سنتی را در کلیت خود به کناری گذاشتیم. می‌توان گفت که در معنای دقیق کلمه ما ضد اخلاقی^۳ بودیم. من فردی ضد اخلاقی مانده‌ام و همواره خواهم ماند.»^۴ در این نقل قول معروف از کینز به سهولت دیده می‌شود که نامبرده نه تنها اصول و ارزش‌های اخلاقی را نفی می‌کند بلکه با کنار گذاشتن رفتارهای اخلاقی عامه‌پسند و رسومات و سنت‌ها به دنبال «تحول خواهی» و حرکت به سمت مدرنیته است. نه تنها کینز بلکه سایر لیبرال‌ها و مشتاقان مدرنیته به این سؤال پاسخ نداده‌اند که هدف از این تحول خواهی چیست؟ چنانکه قبلاً گفته شد کنار گذاشتن اعتقادات الهی و ارزش‌های دینی در صدر اهداف «تحول خواهی» و لیبرالیسم و مدرنیته بود.

در اوائل قرن بیستم اصطلاح «روشنفکران آزاد اندیش»^۵ کاملاً رایج بود. این اصطلاح را فلاسفه و اقتصاددانان لیبرال جعل کردند و منظور آنان از آزاد اندیشی نفی اعتقادات الهی و احکام و ارزش‌های اخلاقی بود. کینز و برتراند راسل که هر دو در دانشگاه کمبریج تحصیل کرده بودند از جمله روشنفکران آزاد اندیش به شمار می‌رفتند.

د- آمارتیا سن

آمارتیا سن^۶ در سال ۱۹۳۳ در هند متولد شد. نامبرده اقتصاددان و فیلسوف هندی-انگلیسی و استاد قبلی مدرسه اقتصاد لندن و دانشگاه آکسفورد هم‌اکنون (سال ۲۰۲۱ میلادی) در سن ۸۸ سالگی استاد دانشگاه هاروارد است. به سبب دستاوردهای آمارتیا سن در اقتصاد رفاه به ویژه در زمینه‌های انتخاب اجتماعی^۷ و فقر و توزیع رفاه جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ به وی اعطا شد.

آمارتیا سن به لحاظ اعتقادی «بی‌دین»^۸ است. قلمرو دانش او بسیار گسترده بوده و از اقتصاد ریاضی تا فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق و رفاه و عدالت را پوشش می‌دهد. آمارتیا سن سه بار ازدواج کرده و سومین ازدواج او در سال ۱۹۹۱ و

1. John Maynard Keynes (1883-1946)

2. Keynesian Revolution

3. Immoralist

4. "I remain, and always will remain an immoralist."

5. *CWK: The Collected Writings of John Maynard Keynes*, 1983, vol. 10, pp. 446-447.

6. Freethinking Intellectuals

7. Amartya Kumar Sen (1933- ...)

8. Social Choice

9. Atheist

در سن ۵۸ سالگی با دختر ۴۳ ساله ویکتور رُث چایلد^۱ بود. یادآوری می‌کنیم که ویکتور رُث چایلد از ثروتمندان بسیار معروف انگلیسی بود. نکته قابل تأمل این است که بسیاری از پژوهشگران اقتصادی و اجتماعی در کشور عزیزمان آمارتیا سن را صاحب‌نظری بزرگ در فقر و فقرزدایی و عدالت اجتماعی و اقتصادی می‌ستایند اما متأسفانه از این حقیقت غافل‌اند که او فردی بی‌دین و مخالف ارزش‌های الهی و در عین حال داماد یکی از بزرگترین سرمایه‌داران انگلستان است. از این رو چگونه از چنین فردی می‌توان انتظار داشت که در باره فقر و فقرزدایی و عدالت و عدالت‌جویی که مبنای ارزشی دارند نظریات و راهکارهایی عرضه کند که منافع مستضعفان اقتصادی و مظلومان اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را تأمین کند؟

ه- جیمز میرلیس

جیمز میرلیس^۲ (۲۰۱۸-۱۹۳۶) اقتصاددان اسکاتلندی بود که در کالج ترینیتی دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و در دانشگاه‌های مختلف از جمله دانشگاه چینی هنگ‌کنگ و کالج نافیلد^۳ دانشگاه آکسفورد و دانشگاه کمبریج تدریس کرد. نامبرده در سال ۱۹۹۶ جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد و در سال ۱۹۹۷ ملکه انگلستان لقب سیر^۴ به او داد. میرلیس از اقتصاددانان معروف لیبرال بود و نظریات او که نوعاً به شیوه ریاضی بیان شده است توجه‌کننده سازوکار بازارهای آزاد و رقابتی به‌ویژه در اقتصاد خرد است. جیمز میرلیس در شرح مختصری که از زندگانی خود نوشته است صراحتاً بیان می‌کند که «در ۳۵ سالگی دیگر مسیحی نبودم بلکه می‌توان گفت که منکر وجود خدا شدم»^۵.

و- داسکوپتا و ریچارد لیارد

علاوه بر آمارتیا سن که شرح حال او را در بند دال گفتیم می‌توان از دیگر اقتصاددانان معروف لیبرالی نام برد که هنوز در قید حیات‌اند اما به بی‌دینی و الحاد خود مباهات می‌کنند. برای نمونه به پارتا داسکوپتا^۶ و ریچارد لیارد^۷ اشاره می‌کنیم. داسکوپتا اقتصاددان هندی-انگلیسی و استاد مدرسه اقتصاد لندن و دانشگاه کمبریج است. داسکوپتا دانشجوی جیمز میرلیس بود و رساله دکتری خود را تحت راهنمایی او به پایان رساند.

1. Nathaniel Mayer Victor Rothschild, 3rd Baron Rothschild (1910-1990)
2. Sir James Alexander Mirrlees (1936-2018)
3. Nuffield College, Oxford
4. Sir
5. "At 35 no longer Christian, atheist rather."
6. Sir Partha Sarathi Dasgupta (1942- ...)
7. Peter Richard Grenville Layard, Baron Layard (1934- ...)

ریچارد لیارد در دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و سال‌هاست که استاد مدرسه اقتصاد لندن است.^۱ نامبرده از فعالان حزب کارگر انگلستان به شمار می‌رود و عضو مجلس اعیان^۲ انگلستان نیز هست و به سبب خدمات شایسته سیاسی لقب بارن^۳ را از ملکه دریافت کرده است. لیارد عضو حزب کارگر است اما از اقتصاددانان معروف لیبرال محسوب می‌شود. ناگفته نماند که حزب کارگر بسیاری از شعارهای حمایت از طبقه کارگر و مبارزه با اقتصاد بازار آزاد را به کناری گذاشته و امروزه سازوکار بازارهای آزاد و اقتصاد رقابتی را پذیرفته است.

لیارد در سال ۲۰۲۰ در مصاحبه‌ای^۴ برای نخستین بار اظهار کرد که در دوران تحصیل در دبیرستان^۵ به شدت مسیحی بود و در خلال تحصیل در دانشگاه (کمبریج) ایمان خود را از دست داد. لیارد در ادامه چنین می‌گوید: «در سال‌های بعد [بدون استدلال] به این باور رسیدم که باید هدفی در کائنات باشد ... [این باور] به من آرامش می‌دهد.»^۶ اینجانب معتقدم که اعتراف ریچارد لیارد در مورد هدفدار بودن کائنات اساساً نمی‌تواند دلیلی باشد که او به خداوند متعال و ارزش‌های الهی معتقد است. از نظر اینجانب اعتراف لیارد بر هدفمند بودن کائنات ایزاری بود که نامبرده بتواند شادی^۷ را هدف هر جامعه و غایت آرزوی هر انسان معرفی کند. توضیح مختصری در این باره به شرح ذیل ضروری است.

۱- در سال ۱۹۷۳ که اینجانب در مقطع کارشناسی ارشد در مدرسه اقتصاد لندن تحصیل می‌کردم ریچارد لیارد در تدریس اقتصاد خرد کمک استاد پروفیسور آلن والترز (Sir Alan Arthur Walters, 1926-2009) بود. لیارد جزوات درسی والترز را مدون کرد و در سال ۱۹۷۸ کتاب *نظریه اقتصاد خرد (Microeconomic Theory)* را مشترکاً با پروفیسور والترز به چاپ رساند. بعد از گذشت چند سال این کتاب به فارسی ترجمه شد اما در بین دانشجویان و استادان عزیزمان به کتاب اقتصاد خرد لیارد شناخته می‌شود در حالی که بنده اصلی این کتاب همان جزوات درسی والترز است. والترز در بازه زمانی ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳ و بار دیگر به مدت ۵ ماه در سال ۱۹۸۹ مشاور ارشد اقتصادی خانم مارگارت تاچر (Margaret Hilda Thatcher, 1925-2013) بود.

2. Member of the House of Lords

3. Baron Layard

4. "Richard Layard's Confessions – History, Happiness and Mental Health", Interview with Giles Fraser, January 2020. <https://soundcloud.com>

۵- ریچارد لیارد در مدرسه معروف ایتون (Eaton School = Eton College) تحصیل کرد. مدرسه ایتون یا کالج ایتون از معروف‌ترین مدارس شبانه روزی پسرانه در کشورهای غربی است. این مدرسه در سال ۱۴۴۰ میلادی توسط هنری ششم (Henry VI) پادشاه انگلستان تأسیس شد. خاطر نشان می‌شود که تأسیس این مدرسه قبل از حکومت سلسله صفویه در ایران بود (مقارن با حکومت سلسله آق قویونلو و سلسله تیموریان). هم‌اکنون بسیاری از ثروتمندان و مقامات سیاسی انگلستان و سایر کشورها فرزندان ذکور خود را به این مدرسه می‌فرستند. جان مینارد کینز اقتصاددان معروف انگلیسی در این مدرسه تحصیل کرده بود. بیشتر دانش‌آموختگان این مدرسه برای ادامه تحصیل به آکسفورد و کمبریج می‌روند و درصد قابل ملاحظه‌ای از آنان به مقامات ارشد سیاسی در این کشور می‌رسند و یا آنکه از صاحب‌نظران معروف در هنر و ادبیات می‌شوند. به‌ندرت دیده شده است که از دانش‌آموختگان مدرسه ایتون که در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج پذیرش شده‌اند افرادی به درجات بسیار بالایی علمی در پزشکی و علوم پایه و مهندسی دست یافته باشند. این پدیده را می‌توان در پرتو محیط اشرافی ایتون و طرز فکر و شخصیت مدیران و معلمان آن مدرسه توضیح داد.

6. Strongly Christian at school, lost his faith at university, and in his later years "has to be believed there is some purpose in the universe ... which gives me comfort."

7. Happiness

لیارد در اواخر قرن بیستم به مطالعه در اقتصاد شادی^۱ علاقمند شد و در سال ۲۰۰۵ کتابی تحت عنوان *شادی*: درس‌هایی از علمی جدید^۲ منتشر کرد. لیارد در این کتاب نکته‌ی معماگونه‌ای مطرح کرده است: همه ما به دنبال درآمد بیشتری هستیم اما وقتی جوامع ثروتمندتر شدند شادتر نمی‌شوند.^۳ تحقیقات ریچارد لیارد در باب شادی در دو دهه اول قرن بیست و یکم همچنان ادامه یافت. نامبرده در سال ۲۰۱۸ کتابی تحت عنوان *سرچشمه‌های شادی*^۴ منتشر کرد و سپس در سال ۲۰۲۰ کتاب دیگری با عنوان *آیا می‌توانیم شادتر باشیم؟ شواهد و اخلاقیات*^۵ به چاپ رساند. از دیگر خدمات برجسته لیارد به اقتصاد شادی می‌توان به راه‌اندازی برنامه پژوهشی تحت عنوان برنامه بهروزی^۶ در مدرسه اقتصاد لندن و نیز به انتشار سالانه گزارش *شادی جهانی*^۷ اشاره کرد که با همکاری جمعی از صاحب‌نظران در این حوزه منتشر می‌شود.

کوشش‌های ریچارد لیارد در پیشبرد اقتصاد شادی موجب شد که او را تزار شادی بریتانیا^۸ بنامند. از دیدگاه اینجانب مهمترین دستاورد لیارد در اقتصاد شادی این است که شادی را به‌مثابه هدف سیاسی برای دولت و در عین حال هدف شخصی برای فرد تعریف کرده است و همه تلاش خود را به لحاظ تحلیل‌های کیفی و سنجش‌های کمی بکار برده تا به سؤال اولیه خویش پاسخ دهد که چرا وقتی جوامع ثروتمندتر می‌شوند شادتر نمی‌شوند؟ نظر نگارنده این است که نه تنها ریچارد لیارد بلکه دیگر صاحب‌نظران لیبرال هم در پاسخ به سؤال پیش گفته موفق نخواهند شد. برای توضیح بیشتر به ذکر نکته‌ای به شرح ذیل اکتفا می‌کنیم.

در بحث‌های قبلی گفتیم که ماتریالیسم و لیبرالیسم لازم و ملزوم یکدیگرند. لیبرالیسم آزادی از دین و رهایی از خدا و کنار گذاشتن خرافاتی چون ارزش‌های الهی و ارزش‌های اخلاقی است. فقط با پذیرش ماتریالیسم است که می‌توان لیبرالیسم را در این معنی تحقق بخشید زیرا بدون اعتقاد به ماتریالیسم چگونه می‌توان از دین و خدا و ارزش‌های الهی و انسانی رها شد؟ ریچارد لیارد به درستی برای کائنات هدفی قرار داد که بتواند برای انسان و جوامع انسانی نیز هدفی

1. Economics of Happiness

2. *Happiness: Lessons from a New Science*

3. As societies become richer, they do not become happier.

4. *The Origins of Happiness*

5. *Can We Be Happier? Evidence and Ethics*

6. Well-being Programme, The London School of Economics, Centre for Economic Performance (CEP)

7. *World Happiness Report* (WHR), Wellbeing International

8. UK's Happiness Tsar

تعریف کند. نامبرده در فضای ماتریالیسم به درستی به این حقیقت دست یافت که هدف غایی انسان و جوامع انسانی چیزی جز خوشی و شادی نیست.^۱ اما لیارد چگونه می تواند خوشی و شادی را تعریف کند؟

آیا لیارد همچون متألّهین می تواند بگوید الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؟^۲ پاسخ قطعاً منفی است. چون نامبرده مانند سایر لیبرال ها تحلیل خود را در دستگاه ماتریالیستی پیش می برد پس چاره ای ندارد جز آنکه تعریف و طریق رسیدن به شادی را در جهان مادی جستجو کند و همین امر مانع از آن می شود که لیارد و امثال او بتوانند به سؤال پیش گفته پاسخ دهند.

آیا لیارد همچون متألّهین می تواند قبول کند که حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؟^۳ پاسخ قطعاً منفی است. رویکرد ماتریالیستی در لیبرالیسم به لیارد اجازه نمی دهد که حُب دنیا را منشأ همه فسادها بداند بلکه موجب می شود که حُب دنیا را انگیزه ای بداند که منشأ همه پیشرفت های انسانی و جوامع انسانی در طول تاریخ بوده است.

آیا لیارد همچون متألّهین می تواند بپذیرد که خودخواهی منشأ حُب دنیا است؟ پاسخ قطعاً منفی است. فردگرایی و ترجیحات فرد در انتخاب و تصمیم گیری اساس لیبرالیسم است. لیارد قطعاً می پذیرد که خودخواهی ویژگی ذاتی هر فرد و حُب دنیا انگیزه هر فرد در پیشرفت و بهروزی و نهایتاً رسیدن به شادی است. از این رو در لیبرالیسم حُب مال و ثروت و حُب مقام و قدرت و حُب برتری جویی و سلطه و حُب رفاه و شادی و جز اینها نه تنها مذموم نیست که پسندیده نیز هست زیرا که جملگی از مصادیق حُب دنیا به شمار می رود که انگیزه فرد برای حرکت در فضای لیبرالیسم است.

۱- قبل از لیارد نیز اقتصاددانان بزرگ دیگری شادی و لذت حاصل از داشتن ثروت و مصرف کالا را غایت آمال فرد و هدف جامعه می پنداشتند. برای نمونه می توان به جِرمی بنتام (Jeremy Bentham, 1748-1832) فیلسوف و حقوق دان انگلیسی اشاره کرد. بنتام اصل بنیانی دستگاه فلسفی خود را چنین تعریف می کند: حداکثر شادی برای حداکثر مردم معیار حق و باطل است. (It is the greatest happiness of the greatest number that is the measure of right and wrong.) بنتام را بنیانگذار مکتب مطلوبیت گرایی (Utilitarianism) نامیده اند زیرا نامبرده معتقد بود که هدف هر فردی حداکثرسازی مطلوبیت حاصل از مصرف کالا و خدمات است. همچون سایر فلاسفه و اقتصاددانان بزرگ لیبرال جِرمی بنتام نیز بی دین و ملحد بود. بدیهی است نظریاتی مانند مطلوبیت گرایی را فقط بر مبنای ماتریالیسم و نفی دین و ارزش های الهی می توان مطرح کرد. جان مینارد کینز هم به مسأله شادی در نظریه پردازی های اقتصادی توجه داشت که برای پرهیز از اطناب بدان نمی پردازیم.

برای عدالت هم بحث مشابهی را می توان مطرح کرد. لیبرال های ماتریالیست هیچگاه قادر نخواهند بود عدالت را به درستی تعریف کنند و راهکار پایداری برای تحقق آن در جامعه بیابند. در جامعه ای که هدف افراد حداکثرسازی شادی حاصل از مطامع دنیاست عدالت فقط از طریق بی عدالتی امکان تحقق دارد. نکته ای که برای لیبرال های ماتریالیست مغفول مانده این است که هر فرد در واقع برداری از قدرت است که با قدرت سایر افراد در توازن نیست. در نظام های غیر الهی حداکثرسازی شادی برای هر بردار قدرتی که مسلط باشد مستلزم حداقل سازی بردارهای تحت سلطه است که عین بی عدالتی به فرودستان است. به همین دلیل است که قریب به اتفاق نظریه پردازان معروف عدالت در نظام سرمایه داری لیبرال همچون جان رالز (John Rawls, 1921-2002) فیلسوف آمریکایی و صاحب نظر در عدالت جملگی بی دین و ملحداند.

۲- سوره رعد آیه مبارکه ۱۳- هدایت شدگان کسانی هستند که ایمان آورده و دلهايشان به یاد خدا آرام می گیرد. بدانید که تنها با یاد خدا دلها آرام می شود.

۳- دوست داشتن دنیا سرچشمه همه فسادهاست. حدیث شریف که در روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز آمده است.

اکنون معلوم شد چرا لیارد و دیگر لیبرال‌ها نمی‌توانند به این سؤال پاسخ دهند که اگر افراد برای رسیدن به شادی درآمد و ثروت بیشتری را می‌طلبند پس چرا جوامع ثروتمندتر شادتر نیستند؟ مادامی که صاحب‌نظران لیبرال شادی را به شاد بودن از مطامع دنیوی تعریف می‌کنند مصداق کسانی هستند که رَضُوا بِالْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا^۱.

۱۰- جمع‌بندی و نکات پایانی

بحث ما با این نکته آغاز شد که لیبرالیسم واژه بسیار زیبا اما مبهم و فریبنده‌ای است. آزادی و رهایی از قید و بندها آرزوی هر انسانی است اما نکته مغفول این است که آزادی برای چه و رهایی از چه؟ فلاسفه غرب در قرون هجدهم و نوزدهم از واژه لیبرالیسم سوء استفاده کرده و آن را به نحوی آراستند که سرمایه‌داران شهرنشین یا طبقه بورژوازی بتوانند در پشت این نقاب فریبنده پنهان شوند و چپاولگری کنند. توفیق طبقه بورژوازی در این چپاولگری مستلزم آن بود که بتواند با کلیسا و دولت به صورت همزمان مبارزه کند تا از چپاولگری آنان بکاهد و سهم خود را افزایش دهد.

در مباحث گذشته دیدیم که فلاسفه لیبرال با تکیه بر حقوق طبیعی و تأسیس مکتب فلسفه طبیعی توانستند خدا و ارزش‌های الهی را نفی کرده و سلطه کلیسا را کاهش دهند و در عین حال با حمله به آموزه‌های مکتب مرکانتیلیسم و دفاع از بازار آزاد و اقتصاد لسه‌فر مانع از آن شوند که دولت‌ها با دخالت در تجارت داخلی و خارجی به چپاول خویش ادامه دهند و خزائن پر از طلا و نقره را شاخص رشد اقتصادی کشور بدانند. بدین ترتیب فضا برای یکه‌تازی ثروتمندان شهری از هر جهت باز شد.

مبارزه طبقه ثروتمندان شهری با دولت به شرحی که گذشت مستلزم تغییر دادن ساختار حکومت‌های سلطنتی موروثی و تبدیل آنها به نظام‌های سلطنتی پارلمانی بود که بعد از جنگ‌های شهری در انگلستان به تحقق رسید. ثمره تغییر نظام‌های سلطنتی مطلقه به سلطنتی پارلمانی این بود که فرصتی برای سرمایه‌داران فراهم شد که در پارلمان نقوذ کرده و برای تثبیت موقعیت و حداکثر سازی چپاول خود قانونگذاری کنند. در اکثر کشورهای غربی به تدریج نظام سلطنتی پارلمانی به جمهوری پارلمانی متحول شد.

متأسفانه هم‌اکنون واژه‌های لیبرالیسم و آزادی خواهی و رهایی جویی و آزاد اندیشی و مدرنیته در همه کشورهای سلطه‌جو و سلطه‌پذیر از تقدس و احترام فراوانی برخوردار است. تبلور لیبرالیسم در حوزه‌های مختلف زندگانی اجتماعی به صورت‌های مختلف بوده است. لیبرالیسم در سیاست به صورت دموکراسی و در اقتصاد به صورت بازارهای آزاد و

۱- سورة یونس آیه مبارکه ۷- [اینان کسانی هستند که] به زندگی دنیا راضی شده‌اند و دل‌هایشان به آن آرامش یافته است. (تفسیر المیزان)

رقابتی با نظارت و تنظیم‌گری دولتی و در فرهنگ با چهره‌روشنفکری و آزاداندیشی فرهنگی و مدرنیته ظاهر شده است و به نظر می‌رسد که همچنان ادامه خواهد یافت. نفی دین و کنار گذاشتن ارزش‌های الهی و اخلاقی تحت عنوان مبارزه با خرافات و خرافه‌گری از ارکان اصلی لیبرالیسم فرهنگی است.

توجه به علت مبارزه دائمی لیبرالیسم با ارزش‌های الهی و اخلاقی در فرد و جامعه اهمیت زیادی دارد. انسانی که اعتقادات راستین الهی ندارد همچون خمیری است که می‌توان آن را به هر شکل و صورتی درآورد. هرگاه سرمایه‌داران بتوانند انسان‌ها را به بُعد مادی یا ماتریالیستی تنزل دهند آنگاه با استفاده از روش‌های علمی به‌ویژه تبلیغات و دستکاری اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌ها نه تنها می‌توانند دسترنجشان را با سهولت بیشتری چپاول کنند بلکه برای تحقق اهداف نظام سلطه نیز می‌توانند از توانمندی‌های ایشان بهره‌مند شوند.

امروزه شبکه بانکی در کشورهای سلطه‌جو و سلطه‌پذیر قوی‌ترین و کارآمدترین ابزار برای چپاولگری است. بحران جاری در اقتصاد کشور عزیزمان حاصل چپاولگری و دزدی بانک‌ها به‌ویژه بانک‌های خصوصی است که بعد از جنگ تحمیلی و بر طبق توصیه نمایندگان صندوق بین‌المللی پول در دولت سازندگی شکل گرفت. کوشش‌ها و اقدامات اینجانب در آن زمان در تبیین ثمرات زیان‌باری که برنامه تعدیل اقتصادی صندوق دارد به جایی نرسید. دولتمردان لیبرال در کشور عزیزمان همه موارد توصیه شده در آن برنامه را بدون مطالعات کارشناسی آویزه گوش کردند. بدین ترتیب بانک‌ها و شرکت‌های بیمه خصوصی به تدریج تأسیس شد و آزادسازی در همه بخش‌های پولی و مالی و تجارت خارجی و اتخاذ سیاست‌های جدید ارزی و جز اینها یک به یک به اجرا درآمد و هنوز هم به همان شیوه ادامه دارد. با اطمینان می‌گویم که بحران جاری در اقتصاد کشور حاصل همان برنامه تعدیل اقتصادی است که حلقه‌های لیبرالیسم در داخل کشور با افتخار آن را پذیرفتند و با مباحث اجرا کردند و در خلال چندسال اخیر که فجایع اقتصادی آن ظاهر شده است تقصیر را بر گردن کسانی انداخته‌اند که به جای حمایت از لیبرالیسم و لیبرال‌ها از اصول انقلاب و ارزش‌های اسلامی دفاع می‌کنند.